

مجله خبری - تحلیلی

# ایران معاصر

شماره ۱۵

دسامبر ۲۰۱۲



مجله خبری - تحلیلی

# ایران معاصر

شماره ۱۵

دسامبر ۲۰۱۲

## هیئت تحریریه

سردبیر: رجب صفروف

سرویراستار: ایگور پاتکراتینکو

الکساندر پروخانوف

سرگی بابورین

دمیتری روریکوف

ویتالی تریتیاکوف

حیدر جمال

ماکسیم شیفچینکو

آدرس تحریریه: مسکو، خیابان کورووی وال، شماره ۷

تصاویر گرفته شده از

ایتارتاس، ریانووستی، ریا ایران رو

## فهرست مطالب

حقیقت و دروغ درباره «خطر ایرانی» در قفقاز  
ولادیمیر اونیشنکو..... ۱۶

واشنگتن - تهران: اجبار به مذاکرات  
ایگور پانکراتنکو..... ۲۱

«القاعده» آماده است تا آمریکا را بعد از سوریه  
هدف قرار دهد  
سرگئی نیکیتین..... ۲۶

ایران و قفقاز جنوبی  
ولادیمیر ساژین..... ۳۱

ممکن است چند رژیم خاور میانه در آتش سوریه  
زایل شوند

سرگئی نیکیتین..... ۲

آینده خاور میانه. ایالات متحده به ایران تکیه خواهد  
کرد

حیدر جمال..... ۶

القاعده، مهم ترین حربه غرب در رویارویی خاور  
میانه است

آنتون یفستراتوف..... ۱۱

## ممکن است چند رژیم خاور میانه در آتش سوریه زایل شوند

سرگئی نیکیتین

برای ایالات متحده، خاور میانه به مثابه کالیفرنیا نیست در حالی که اهمیت آن برای اتحادیه اروپا به اندازه یونان نمی باشد. آتش سوزی در این منطقه دورافتاده با منافع شهروندان آمریکا و اروپا تقریباً ارتباط برقرار نکرده و امنیت ایالات متحده و اروپا را تهدید نمی کند.



حدود دو سال است که ایالات متحده و اروپا به صورت بسیار فعال از مخالفان سوری که بر سرنگونی بشار اسد از مقام ریاست جمهوری تأکید می کنند، پشتیبانی می نمایند. سوریه که در حقیقت امر تنها دولت عربی غیر وابسته به واشنگتن و بروکسل است، یکی از معدود ممالک خاور میانه است که سیاست نسبتاً مستقل از غرب را دنبال می کند. لذا جای تعجب نیست که رژیم فعلی سوریه باب طبع «شاهین های» غربی نمی باشد. ولی بازیگران سیاسی مذکور با از بین بردن این رژیم می توانند نه تنها رژیم اسد را که از آن تنفر دارند، از بین ببرند بلکه تعدادی از کشورهای منطقه خاور میانه را به آتش بنشانند.

واقعیت این است که موقعیت پیچیده داخلی خاور میانه، تنها مسأله جمهوری عربی سوریه نیست. در نزدیکی بلافاصل آن، کشورهای ترکیه، لبنان، عراق و اردن واقع شده اند که آتش کبریت سوری می تواند آنها را به آسانی بسوزاند. در حالی که آمریکا و اتحادیه اروپا تنها از نظر منافع ژئوپلیتیکی خود آسیب خواهند دید، رژیم های ترکیه و اردن که در زمینه مبارزه با رئیس جمهور سوریه با رغبت تمام با غرب همکاری می کنند، می توانند کشور خود و نظام دولتی خود را به مخاطره بیندازند.

به عنوان مثال، ترکیه که ناگهان به حریف منطقه ای اساسی بشار اسد تبدیل شد، با مسأله نیرومند قومی - مذهبی - سیاسی روبرو می شود و آن مسأله کردی است. جنگ آنکارا با دسته های نامشروع مسلح کردها به ریاست حزب کارگر کردستان (پ.ک.ک.) به طور رسمی از سال ۱۹۸۴ جریان دارد. این رویارویی تا کنون جان بیش از ۴۰ هزار شهروند ترکیه را به کام مرگ برده ولی هنوز حتی رو به کاهش نگذاشته است. بر عکس، پ.ک.ک. جدیداً بسیار فعال شده است. ۹ اوت سال جاری شبه نظامیان کرد به گذرگاه مرزی در استان ایزمیر ترکیه حمله کرده و دو روز بعد بخش «سمزینان» در استان حقاری واقع در قسمت جنوب- شرقی کشور را تحت کنترل خود در آوردند. ۱۲ اوت یک حادثه پر آوازه تر رخ داد که افراد حزب کارگر کردستان در نزدیکی شهر تونجلی واقع در قسمت شرقی کشور یک نماینده مجلس ترکیه را ربودند.

چرا فعالگرایی عملیات قیام کنندگان کرد با فشار ترکیه بر سوریه مصادف شد؟ چرا زمانی که اسد دوست ترکیه بود، چنین نمی شد؟ پاسخ بسیار ساده است: در گذشته ترکیه و دولت کنونی سوریه با رعایت تمامیت ارضی دو کشور خود، در مورد

مسأله کردی زبان مشترک پیدا می کردند. در سال ۲۰۱۱ نمایندگان ترکیه و سوریه موافقتنامه ای درباره مبارزه با تروریسم و نیز پیمان نامه مبارزه با قیام کنندگان را امضا کردند. این قراردادها تا زمانی رعایت می شدند. ولی وقتی آنکارا به صورت آشکار از اعمال بی پرده تروریستی مخالفان سوری و متحدانشان (یعنی تروریست های درجه اول از القاعده) حمایت کرد، برخورد دمشق با کردها نیز تغییر کرد. بشار اسد تا کنون به ۲,۵ میلیون کرد ترکیه تابعیت سوریه را اعطا کرده و نیروهای خود را از مناطق کرد نشین سوریه عقب کشید. رئیس جمهور سوریه مبارزه با اسلام گرایان را به کردها محول کرد و به آنها اعتماد نمود. از کردها واحدهای پلیسی شبه نظامی تشکیل شدند. اسد همچنین مشغول مذاکرات درباره اعطای خودمختاری هرچه بیشتر به کردستان سوریه است. طبق اطلاعات تحقیق نشده، قراردادی در این خصوص منعقد گردیده است. در نتیجه این اقدامات، افراد حزب دمکرات متحد کردستان که شعبه حزب کارگر کردستان در سوریه می باشد، اعلام کردند که در مناطق آنها جایی برای شبه نظامیان مخالف دمشق نیست. گروه های کردی دیگر سوریه که با هم شورای ملی کردستان را تشکیل دادند. در این زمینه از سازمان مذکور پشتیبانی نمودند. در ماه نوامبر کردها مشغول بیرون انداختن طرفداران ارتش آزاد سوریه از حلب شدند.

بنا بر این، بشار اسد که به دوست کردها تبدیل شد برای ترکیه مشکل بزرگی به وجود آورد. از یک سو، از بین بردن وی برای تأمین تمامیت کشور مفید است ولی همه اعمال نظامی یا دیپلماتیک خارجی در حق دمشق ناگزیر موجب ادامه فعال گرای مبارزه رهایی بخش کردها در استان های ترکیه خواهد شد. در حقیقت امر، فتیله بشکه باروت توسط دولت اردوغان آتش زده شده است که در این شرایط تنها مهارت بی نظیر دیپلماتیک و سیاسی و دوراندیشی فوق العاده می تواند اوضاع را اصلاح کند.

ترکیه تنها کشوری نیست که می تواند به طور مستقیم و بسیار جدی از بحران سوریه آسیب ببیند. تحولات سوریه می تواند به لبنان، همسایه دیگر این کشور لطمه شدیدی وارد کند. این کشور چندین مذهبی طی ۳۰ سال اخیر همینطور هم ثبات سیاسی و امنیت نداشت که رویارویی مسلحانه در سوریه اوضاع این کشور را شدت می بخشد. در حقیقت امر، لبنان تا کنون به لحاظ برخورد با تحولات در سوریه تقسیم شده است. در حالی که جنبش حزب الله و مسلمانان اهل تشیع لبنان از بشار اسد پشتیبانی می کنند، بخش عمده لبنانی ها تحت ریاست سیاستمداران اهل سنت طرف ارتش آزاد سوریه را می گیرند. افراد این «ارتش» تا کنون دست به ربودن اتباع لبنان زده ولی تاوان این کار را داده اند. در ماه اوت سال جاری گزارش ویدیویی بازپرسی حسن المقداد شهروند لبنان توسط مخالفان پخش شد. این شهروند لبنان در قطعه ویدیویی مذکور می گوید که او تک تیرانداز است و اعتراف می نماید که از جنبش حزب الله دستور گرفت از رئیس جمهور اسد دفاع کند. ولی فقط دو روز بعد از این «بازپرسی»، قوم و خویشان این اسیر لبنانی چند نفر از سربازان ارتش آزاد سوریه را ربودند که دو نفر از آنها در یکی از شبکه های تلویزیونی لبنان ظاهر شدند. هر دو نفر سوری اعتراف نمودند که عضو ارتش آزاد هستند. رمزی المقداد نماینده این طایفه جنگجو و سرسخت، تأکید نمود که حاضر است اتباع عربستان سعودی و قطر را که در لبنان به سر می برند، برباید. از قرار معلوم دولت های مذکور نیز با ارتش آزاد سوریه همکاری می کنند.

گفتنی است که در این اواخر درگیری های مرزی بین لبنانی ها و افراد ارتش آزاد رخ داده و تاکنون چند شهروند لبنان به قتل رسیده اند. بمباران شهر اعزاز واقع در نزدیکی حلب توسط نیروی هوایی سوریه اوضاع را شدت بخشید. در نتیجه این

عملیات شایعات درباره کشته شدن ۱۱ زائر لبنانی که شبه نظامیان آنها را در تاریخ ۲۲ ماه می ربوده بودند، بروز کرد. در بیروت ناآرامی ها شروع شد. شهروندان معترض اتومبیل ها را ویران کرده و مغازه های متعلق به سوری های مقیم لبنان را مورد حمله قرار دادند. حتی جاده فرودگاه بیروت را مسدود نمودند. تنها بیانات میشل سلیمان رئیس جمهور لبنان مبنی بر اینکه هر ۱۱ زائر لبنانی زنده هستند، از شدت تنش کاست.

اواخر ماه اوت در شهر طرابلس لبنان درگیری های واقعی بین شیعیان و سنی ها رخ داد. طرفین از زورگویی روگردان شدند و در نتیجه این زد و خوردها ۱۰ نفر کشته و چند برابر بیشتر زخمی شدند. نیروهای دولتی وارد این شهر شده و دستور گرفتند به هر شلیک گلوله با آتش پاسخ دهند. این مناقشه به برکت مداخله نجیب میقاتی نخست وزیر لبنان و با وساطت رهبران دینی فروکش کرد (شاید فقط به صورت موقت).

رویاریویی خونین در لبنان، مانند ترکیه، به وسیله مناقشه سوریه تحریک شده است. گذشته از اینکه لبنان به دمشق وابستگی سنتی بیشتری دارد و مانند آئینه همه روندهای سیاسی سوریه را منعکس می کند، این کشور وضعیت مذهبی و سیاسی پیچیده تری دارد. پیروان تعدادی از مذاهب اسلامی و مسیحی در این کشور زندگی می کنند که هر یک از آنها از استقلال نسبی برخوردار بوده و در صورت بروز مناقشه می توانند در آن نقش فعالی ایفا نمایند. در حال حاضر در خاک این کشور کوچک ۴۱ هزار پناه جوی سوری به سر می برند که این هم عامل بی ثبات کننده ای است. اگر اوضاع مانند سابق در مسیر تعیین شده توسعه یابد، روند آشتی دادن لبنانی ها با هم دیگر وقت زیادی خواهد برد.

مناقشه سوریه برای عراق هم بسیار خطرناک است. این کشور مانند لبنان ثبات و امنیت ندارد. اینجا هم عامل کردی وجود دارد (که بارزانی رهبر کردستان عراقی در متحد کردن کردهای سوریه نقش برجسته ای ایفا کرد) و هم رویاریویی بین سنی ها و شیعیان. سازمان القاعده هم در خاک این کشور احساس راحتی می کند. به آسانی می توان تصور کرد که در صورت فروپاشی رژیم سوریه و به قدرت رسیدن اسلام گرایان به عنوان تنها نیروی سیاسی که واقعاً می تواند زمام امور را به دست آورد، ممکن است چه اتفاقی بیفتد. القاعده با به دست آوردن تکیه گاهی در سوریه، این فرصت مغتنم برای وارد کردن ضربه به دولت شیعیان در بغداد را از دست نخواهد داد. ریاست کردستان عراقی با عنایت به ظهور کردستان خودمختار سوریه می تواند در تصمیم خود درباره تابعیت از دولت مرکزی عراق بازنگری کند. استبعاد ندارد که دو خودمختاری کردی کشورهای مجاور به هم ادغام شده و دولت مستقل کردی را اعلام کنند که در این صورت نوبت به کردستان ترکیه به عنوان قسمت سوم کردستان خواهد رسید.

اردن، آرام ترین کشور هممرز با سوریه، در سرزمین خود نه تعدد مذاهب دارد و نه جدایی طلبی کردی و به ظاهر در برابر عواقب مناقشه سوریه مصونیت دارد. ولی امان نتوانسته است از مسأله سوریه کنار بماند. در ماه اوت مناقشه مرزی بین نظامیان سوریه و اردن رخ داد که طرفین در جریان آن مجبور شدند از ادوات زرهی استفاده کنند. نظامیان اردنی آتش متقابل گشودند. به گزارش نمایندگان اردن، کسی از طرف آنها کشته نشد ولی واقعیت این است که این اولین درگیری در مرز با سوریه نیست.

بدیهی است که آوارگان از سوریه می توانند برای کشور کوچک اردن عامل خطرناکی بشوند. طبق آمار سال ۲۰۰۸ سازمان «سیا»، جمعیت این کشور ۶ میلیون و اندی بود. به گزارش مقامات اردن، تا کنون حدود ۲۳۰ هزار شهروند سوریه وارد اردن

شده و کمتر از نیمی از آنها رسماً به عنوان پناهجویان شناخته شده اند. این تمرکز آوارگان، وضعیت دشوار مالی و اجتماعی آنها و سهم بالای مهمانان در میان جمعیت بومی می تواند در اردوهای مهاجران انفجار واقعی را موجب شود. از آنجا خبرهای نگران کننده ای واصل می شود. به عنوان مثال، روز ۲۷ نوامبر اطلاعاتی درباره کشته شدن ۳ کودک در اردوگاه «زعتری» به دست آمد که به گزارش رسانه های گروهی، این حادثه نتیجه شرایط دشوار زندگی در این مکان بود.

البته مهم ترین عاملی که می تواند نظام سلطنتی اردن را به دنبال رژیم بشار اسد از صحنه بر چیند، عامل «اخوان المسلمین» است. در حال حاضر این سازمان در پادشاهی هاشمی نفوذ بیشتری دارد تا در سوریه در آستانه آغاز رویارویی مسلحانه داشت. «اخوان المسلمین» نیروی محرکه مخالفان اردنی هستند که از ماه ژانویه سال گذشته به طور مرتب تظاهرات بر پا می کنند. اسلام گرایان از خاندان حاکم خواست های سیاسی مشخصی مطرح می کنند از جمله برگزاری انتخابات آزاد و گذر به نظام سلطنتی مشروطه. ملک عبدالله حاضر است به مخالفان داخلی گذشت کند. او مجلس را منحل کرده و اجرای انتخابات طبق مقررات جدید را اعلام نمود. ولی «اخوان المسلمین» و گروه های ضد دولتی دیگر تا کنون مراتب نارضایتی خود را از اصلاحات پیشنهادی پادشاه کشور ابراز نموده اند. معترضان در جریان یکی از میتینگ هایی که در نزدیکی مسجد الحسینی امان بر پا شد، خواهان اصلاح قانون اساسی برای پیشگیری از قیام مردم شدند. گزارش ها از کشور همسایه سوریه به ملک عبدالله نشان می دهند که «اخوان المسلمین» می توانند به قیام مسلحانه و برپایی «رژیم خونریزی فراگیر» در کشور دست بزنند.

فلسطینی ها بخش عمده جمعیت اردن را تشکیل می دهند که این عامل نگران کننده قومی است. آنها سالهاست که از نابرابری خود در این مملکت شکایت می کنند. اکثریت فلسطینی جمعیت تا همین اواخر از قیام آشکار علیه پادشاه و دولت وی خودداری می کردند ولی در پی حوادث در سوریه معادلات داخلی اردن تغییر کرد و حالا فلسطینی ها می توانند به مبارزه مسلحانه تن دهند.

بنابراین می توان گفت که قدرت های غرب ضمن حمایت از خونریزی در سوریه (و احتمالاً با تحریک آن) موجبات تحولات در همین مسیر در چند کشور کلیدی خاور میانه را فراهم نموده اند. نه تنها بشار اسد که او را دیکتاتور و متخلف از حقوق بشر می نامند بلکه متحدان باوفای ایالات متحده و اتحادیه اروپا مانند رژیم های ترکیه و اردن (که این رژیم دوست اسرائیل هم است) در معرض خطر قرار گرفته اند. بعید به نظر می آید که بروز جنگ داخلی در لبنان و متوقف شدن روند تعدیل صلح آمیز اوضاع عراق با برنامه های رهبران غرب سازگار باشد. در هر حال، این مطلب از اظهارات رسمی رهبران آمریکا و متحدانش بر نمی آید. امیدواریم که آنها کشته شدن صدها هزار نفر را هم برنامه ریزی نکرده باشند.

البته اهداف، راه کارها و گرایش های اخلاقی مبارزان غربی راه دمکراسی می توانند گوناگون باشند و حتی دچار تکامل عجیبی بشوند. ولی همانطور که در فوق اشاره شد، باید فهمید که خاور میانه برای ایالات متحده کالیفرنیا نیست و برای اتحادیه اروپا نقش یونان را بازی نمی کند. این منطقه دورافتاده با منافع شهروندان آمریکا و اروپا تقریباً ارتباط برقرار نکرده و امنیت ایالات متحده و اروپا را تهدید نمی کند. فقط مسأله امتیازات ژئوپلیتیکی در کار است. ولی رفتار متحدان محلی واشنگتن و بروکسل (و در واقع اورشلیم) که رجب طیب اردوغان نخست وزیر ترکیه و ملک عبدالله پادشاه اردن بدون تردید در میان آنها به حساب می آیند، حد اقل از نظر اصول عقل سلیم قابل درک نیست.



## آینده خاور میانه. ایالات متحده به ایران تکیه خواهد کرد

حیدر جمال

ایالات متحده تصمیم بر ایجاد تغییرات ریشه ای در خط سیاست خارجی خود در خاور میانه را اتخاذ نموده است. واشنگتن به مقاومت شیعیان در جهان اسلام و به تهران به عنوان قدرت اساسی منطقه ای که جای هر سه کشور مصر، ترکیه و عربستان را خواهد گرفت، امید بسته است. ایالات متحده در آینده نزدیک مجبور خواهد شد از شر اسرائیل و عربستان سعودی، متحدان اساسی خود که به بار سنگینی تبدیل شده‌اند، رها شود. آمریکا در صورت به دست آوردن ایران به عنوان شریک راهبردی جدید خود در منطقه خاور میانه می‌تواند بالاخره در مسأله اساسی ژئوپلیتیکی خود تمرکز بکند و آن چین و روسیه است.



مقاومت شیعیان در مبارزه جاری مسلمانان با عناصر مختلف نظام جهانی و قبل از همه با رژیم‌هایی که در جهان اسلام برقرار شده‌اند، به طور روز افزون وارد پیش صحنه می‌شود. تحولات خونین در سوریه و امواج بی ثباتی که مصر و مغرب را در می‌نورددند، سلفیون جهادی را همچنان به عنوان پیشگامان شور و شوق اسلامی در مرکز توجه افکار عمومی جهان نگه داشته است ولی در آینده نزدیک رویارویی مستقیم و بی پرده بین شیعیان و رژیم‌های سلطنتی شبه جزیره عربستان باید در رسانه‌های گروهی شهرت القاعده و شعب آن را کمرنگ بکند. مبارزه شیعیان در پی مرحله چندین ساله انجماد انقلاب اسلامی ایران که وارد حالت هم‌ایستایی (حالت ثابت و پایدار) شده است، دوباره و حتی به اندازه بیشتر از سال ۱۹۷۹ به عامل کلیدی عصر حاضر تبدیل خواهد گردید.

چه چیزی باعث این تحول می‌شود؟ این امر چند علت خارجی و داخلی دارد. علت داخلی و کاملاً فنی این است که تعداد شیعیان در جهان بیشتر است. در وهله اول این ادعا پوچ و بی معنی به نظر می‌رسد چرا که همه مذاهب تشیع در مجموع حد اکثر ۲۰٪ امت مسلمان را در بر می‌گیرند. ولی بهتر است که میزان افراد دارای شور و شغف دینی در محیط سنی و شیعی با هم مقایسه شود تا روشن گردد که در میان سنی‌ها فقط دهها هزار نفر از صدها میلیون مسلمان می‌توانند جهادطلب محسوب شوند در حالی که در میان شیعیان این تناسب اصولاً متفاوت است. انقلاب اسلامی ایران تقریباً همه آحاد ملت را به مبارزه جلب کرد. بعد از آن شیعیان ایرانی که در حالت محاصره به سر می‌بردند، تقریباً با دست‌ان گسیخته مسلح جلوی لشکرهای مخوف تانکی صدام حسین را گرفته و آن‌ها را قلع و قمع نمودند. قیام شیعیان عراق نیز در واقع از پشتیبانی تمامی منابع انسانی پیروان تشیع استفاده کرد. لذا اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان اهل تشیع می‌توانند در میان شیعیان فعال به حساب آورده



شوند. به همین علت شیعیانی که ۲۰٪ امت مسلمان را تشکیل می‌دهند، وزنشان از چهار پنجم باقی مانده مسلمانان بیشتر است.

این تقسیم نابرابر شور و شعف دینی بین دو جریان اساسی اسلام با نقش شیعیان در جهان اسلام و در تاریخ اسلام ارتباط دارد. نقش آنها، نقش گروه تحت تعقیب در ازای حقیقت است. شیعیان در داخل اسلام «دسته کوچکی» را تشکیل می‌دهند که در درون خود پرچم «مستضعفان» را به وجود آورده و به اهتزاز در می‌آورند که این مفهوم با رسالت اخروی الهی فرد فرد مسلمانان مطابقت دارد. بخشی از امت را مؤمنانی تشکیل می‌دهند که از نظر آن‌ها بعد تراژیک زندگی یک چیز شک‌آور، حاشیه‌ای و در مجموع مطرود است در حالی که بخش دیگر امت را کسانی تشکیل می‌دهند که بعد تراژیک زندگی را محتوای ایمان می‌دانند.

این توان بالقوه مشارکت پر شور و شعف هر مسلمان اهل تشیع در تحولات دراماتیک تاریخ اسلامی که از همان ابتدا وجود داشته باشد، از طریق اصل «تقلید» یعنی پیروی از مجتهد به عنوان مرشد روحانی، ساختار بندی شده و به سرمایه معنوی تبدیل گردیده است. در تشیع روحانیت نهادینه شده و به حکم ایدئولوژی خاصی که در طول تاریخ در چارچوب مذهب جعفری شکل گرفته است، طبقه سیاسی را تشکیل می‌دهد که بر خلاف علمای سنی که طی قرن‌ها در خدمت سلاطین، امرا و سپس رؤسای جمهوری‌ها بودند، استقلال دارد.

اسلام دولتی عثمانی از این نظر به جماعت سنی خاور میانه لطمه روان‌شناختی عظیمی زده است. در طول تاریخ ۵۰۰ ساله خلافت عثمانی بوروکراسی روحانی جیره خوار دولت به وجود آمد که مسلمانان تا قبل از جنگ جهانی اول با آن مبارزه می‌کردند. جنبش وهابی و جنبش مهدوی سودان، هر دو نمونه‌های بارز مقابله نیروهای زنده امت مسلمان با نظریه جعلی که به نام «اسلام» در حدود «الباب العالی» وجود داشت، می‌باشند. ولی حتی وهابیت - سلفیت موفق نشد به آن «جرم بحرانی» برسد که نیروی جبر روان‌شناختی و فکری اکثریت مردمی را بر هم بزند که همیشه ترجیح داده و می‌دهند از مسایل ایمان واقعی به فضای خودویژه طریقت‌های تصوفی بگریزند.

بدون تردید اقشار بالای روحانیت شیعه با باشگاه سنت گرای جهانی به خصوص در کشورهای اروپای غربی پیوندهای تنگاتنگ و عمیقی برقرار کرده اند. همین جنبه قضیه برای امام خمینی در مرحله تبعید وی نه تنها پناهندگی سیاسی در فرانسه بلکه امکان سازماندهی و هدایت جریان مبارزه علیه شاه در داخل ایران را فراهم کرد (یادآوری می‌شود که علی شریعتی، نظریه پرداز نامدار انقلاب اسلامی در بریتانیا پناهنده شده بود. رهبران روحانی برجسته تشیع عراق که از دست صدام فرار کرده بودند، همانجا به سر می‌بردند). حمایت باشگاه سنتگرا که فعلاً مستور و پنهانی است، در میان عواملی که به حفظ ثبات نسبی پیرامون ایران و ممانعت از آغاز جنگ علیه ایران در طول عمر یک نسل تمام (که طی این مدت شاهین‌های آمریکایی و اسرائیلی همیشه خواب آن را می‌دیدند) مساعدت کردند، اهمیت قابل توجهی دارد.

با این وجود، محافل عالی روحانی اهل تشیع و باشگاه سنت گرا به لحاظ دستور کار سیاسی و دینی خود با هم تفاوت اساسی دارند. همین امر علت موقعیت متضاد ایران را که در معادلات ژئوپلیتیکی جهانی جایگاه بی نظیری دارد، تشکیل می‌دهد. امروز

ایران تنها کشوری است که مذهب سالاری در آنجا برنده شده و روحانیت به عنوان طبقه سیاسی بدون حکام «لاییک» از هر نوعی که باشند، مسئولیت در قبال اداره امور کشور را بر عهده خود گرفته است. این وضع از یک سو، باعث دلتنگی بعضی محافل نخبه روحانی و اشرافی غرب برای دوران گذشته می شود و از سو دیگر، با عنایت به اصل «مبارزه گروه های بسته» که مانند سابق به قوه خود باقی است، مذهب سالاری ایرانی، چالشی مستقیم برای هر گونه نظام سلطنتی موروثی و قبل از همه پادشاهی های «اسلامی» در کشورهای شبه جزیره عربستان می باشد.

گرایش اخروی روحانیت شیعه از نظر انتظار ظهور حضرات مهدی و عیسی (علیهما السلام) تضاد باز هم شدیدی تری به وجود می آورد. این اصل که جزء لاینفک جهان بینی شیعی را تشکیل می دهد، برای غرب سنت گرا، سد و مانع بزرگی ایجاد می کند زیرا غرب سنت گرا بیشتر در انتظار خروج «امپراطور کالاچاکره» از زیرزمین «شامبالا» است که طبق روایت لاماهای بودایی تبت باید «اسلام را مغلوب کرده و نخبگان سنت گرای بشریت را به عصر طلایی باز گرداند».

خاندان های سلطنتی کشورهای حاشیه خلیج فارس و آل هاشم حاکم بر اردن، متحدان بلافصل سنت گرایان غربی (به خصوص محافل نزدیک به پادشاهی بریتانیا) هستند. زمانی عربستان هم توسط آل هاشم اداره می شد ولی بعد از آنکه عبدالعزیز پیشوای قبایل وهابی نجد در سال ۱۹۲۸ شریف مکه را که از قوم و خویشان حاکم فعلی اردن بود، بیرون راند، در عربستان خاندان آل سعود به وجود آمد که از نظر همسایگان سلطنتی آن «تازه به دوران رسیده» بیش نیست. سعودی ها همانند هر تازه به دوران رسیده دیگر محکوم به گرایش آمریکایی هستند.

ایالات متحده در تاریخ به عنوان مخالف نظم جهانی مذهبی - سلطنتی حاکم بر دنیای قدیم (اروپا) مطرح شد. آمریکا از همان ابتدا تکیه گاه و قلعه لیبرالیسم پروتستانی و ماسونی و در واقع لیبرالیسم مذهبی بود. «نطفه ایالات متحده» یعنی آن جمعیت اولی که در آینده به امپراطوری «یانکی» تکامل یافت، خود را «آتلانتید جدید» محسوب می کرد که این نه فقط بیان مجازی بلکه افسانه شکل دهنده اساسی تمدن آمریکایی و به اصطلاح «ماتریکس» آن بود.

ایالات متحده در طول تاریخ خود با اروپا مبارزه می کرد و در نهایت امر در سال ۱۹۴۵ برنده این مبارزه شده و اروپا را به خود وابسته نمود. اسلام همزمان با مرحله تاریخی موجودیت دولت آمریکایی در حالت خواب عمیق قرار داشته و نه عامل مستقلی بود و نه چالش برای واشنگتن. خلافت عثمانی که معرف اسلام به جهان بود، در قرن ۱۹ که واشنگتن وارد صحنه جهانی شد، لقب مشکوک «انسان بیمار اروپا» را دارا بود. ایالات متحده تنها زمانی با مشکل روبرو شد که اروپای استعمارگر اشرافی که در آن زمان جهان اسلام را به نحوی کنترل می کرد، ناگهان خودش شکسته خورده و اشغال گردید. لغو نقش اروپا به عنوان هم «ژاندارم بین المللی» و هم «روشنگر جهانی»، مانند ضربه رعد و برق شدید نیروهای خفته امت مسلمان را بیدار کرد. همانا در پی آن تحولات بود که اسلام به چالش برای امپراطوری آمریکایی تبدیل گردید که ابتدا به صورت چالش ژئوپلیتیکی (به لحاظ نظارت بر مناطق نفت خیز و روابط با اتحاد شوروی) و سپس به صورت چالش معنوی و عقیدتی در آمد.

ایالات متحده در پی تلاش های چندگانه در جهت استفاده از عامل اسلامی به نفع خود، اوایل سال های ۱۹۹۰ به این نتیجه رسید که خطر ناشی از آن از مزایای جزئی در بعض زمینه های همکاری بیشتر است. در میان مزایا، احتمال استفاده از اسلام

رادیكال به عنوان ابزار بازدارندگی از روسیه و چین در نظر گرفته می‌شد. ولی همکاری بالقوه اسلام با اروپا که در آینده به نخبگان سنت‌گرای قاره شکست خورده امکان از زانو بر خاستن را می‌داد، از نظر آمریکا مهمترین نقطه ضعف عامل اسلامی بود (آمریکا از طریق تأمین مالی احزاب افراطی راست ملی گرای اسلام‌هراس و با اتکا بر توان لابی‌گرانه اسرائیل و جمعیت یهودی کشورهای اتحادیه اروپا برای ممانعت از نزدیکی روابط بین اروپا و اسلام تلاش زیادی کرده بود ولی این دو عامل بیش از حد ضعیف و حاشیه‌ای بودند تا مسأله به دست آن‌ها نهایتاً حل و فصل شود).

ایالات متحده در نتیجه این تحولات در شرایط مبارزه در چند جبهه قرار گرفت. بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر (و در واقع، مدت‌ها قبل از آن) جهان اسلام به محور اساسی و آشکار مبارزه تبدیل شد. ولی در همان حال رویارویی غیر علنی بین ایالات متحده و اروپا و نیز تنش در خط آمریکا - چین و آمریکا - روسیه رشد می‌کرد. واشنگتن در جهان اسلام دو محور مبارزه داشت: از یک سو، جمهوری اسلامی ایران که با همه تلاش‌ها برای محدود کردن حق حاکمیت خود برخورد شدیدی می‌کند و از سوی دیگر، جنبش چندین چهره جهادی اعم از طالبان تا اسلام‌گرایان سوماتی. سرنگونی رژیم صدام حسین، این شخص منصوب شده توسط آمریکا که پیش در آمدی بر سلسله فروپاشی‌های رژیم‌های خودکامه ضد اسلامی مبارک، قذافی و دیگران شد، اشتباه بزرگ راهبرد آمریکا در منطقه بود که برای آمریکایی‌ها تبعات بلندمدتی به وجود آورده است. آمریکا در نتیجه این اقدام در فضای اسلامی شریک بی چون و چرایی غیر از عربستان سعودی ندارد.

ولی رژیم سعودی مشکلات زیادی دارد. در داخل این کشور مخالفان نیرومند سنی و شیعه وجود دارند که البته در حالت مخفی به سر می‌برند یا مجبورند مهاجرت نمایند. ذخایر نفت که عربستان سعودی را به بازیگری سیاسی سطح جهانی تبدیل کرده بود، به میزان ۴۰٪ اغراق‌آمیز از آب در آمد در حالی که امکانات این کشور برای افزایش تولید نفت محدود است. خاندان آل سعود دچار تفرقه داخلی شده و مجبور است با پادشاهی‌های وابسته به بریتانیا (قطر، امارات و عمان) رقابت کند که رهبری مذهبی - سیاسی آن را به چالش می‌کشاند. در قسمت جنوبی شبه جزیره عربستان، در یمن مبارزه مسلحانه گسترده سلفیان علیه «نظام» (جهانی) جریان دارد که در حد زیادی توجه مسئولین نظامی سعودی را به خود جلب می‌نماید. در این شرایط چالش شیعی در امتداد حدود شبه جزیره عربستان می‌تواند نقش «کاهی را که گرده شتر را می‌شکند»، ایفا کند. نیروهای آل سعود تا کنون بحرین، کشور کوچک ولی دارای اهمیت راهبردی را اشغال کرده اند که اکثریت معترض اهل تشیع ۸۲٪ جمعیت آن را تشکیل می‌دهد! بخشی از سنی‌های مقیم بحرین نیز از شیعیان پشتیبانی می‌کنند. پیمان سیاسی شیعیان و سنی‌ها، کابوس همیشگی برای حاکم عربی است که به اتحاد با نظام جهانی امید بسته‌اند.

«بیداری اسلامی» (که در رسانه‌های گروهی غرب «بهار عربی» نامگذاری شده است) نظم خاور میانه را که بعد از جنگ جهانی دوم طی مدت زیادی و با خونریزی فراوانی برقرار شده بود، به ویرانه تبدیل کرد. سطح نفوذ آمریکا در منطقه از سال ۱۹۴۵ به بعد هرگز تا این حد پایین نبوده است. اسرائیل خود را به بن بست سیاسی رانده و به دولت منفوری تبدیل شده است. امکانات لابی آن در اروپا در واقع از بین رفته است که فراخواندن بی سابقه نمایندگان دیپلماتیک توسط بزرگترین کشورهای اتحادیه اروپا به نشانه اعتراض به شهرک سازی یهودی در کرانه باختری، این واقعیت را به اثبات می‌رساند. آن دسته از جهادیون که تحت تأثیر رژیم سعودی قرار داشتند و ایالات متحده به استفاده از آن‌ها امید بسته بود، کمتر از حد انتظار قابل اداره

هستند که عدم شناسایی ائتلاف ملی جدید سوریه توسط گروه‌های اسلامی مخالفان مسلح سوریه این واقعیت را به اثبات رساند. رقابت بین قطر و عربستان سعودی در این محیط، همه تلاش‌های ایالات متحده در جهت یکپارچه کردن نیروهای سلفی تحت نظارت خود را عقیم می‌گذارد.

در این شرایط باراک اوباما که دوره دوم ریاست جمهوری خود را شروع می‌کند، تصمیم گرفت در خط سیاست خارجی خود در خاور میانه به طور اصولی بازنگری کند. متحدان دیرینه‌ای چون اسرائیل و عربستان سعودی، از برگ برنده مفید به بار ناراحت‌کننده‌ای تبدیل شدند که باید در آینده نزدیک از شر آن خلاص شد. فرار اطلاعات از گزارش سرویس‌های ویژه آمریکا (از طریق هنری کیسینجر) مبنی بر اینکه موجودیت دولت اسرائیل «تا سال ۲۰۲۵ قابل پیشبینی نیست»، در واقع تحلیل کارشناسی نیست بلکه یک نوع رهنمود عملی است.

اکنون ایالات متحده امکان اتکا بر مقاومت شیعیان در کشورهای حاشیه خلیج فارس را بررسی می‌کند که در این زمینه می‌تواند از تجربه تعامل با اکثریت شیعه عراق استفاده نماید. برقراری ریاست شیعیان در بغداد و تبدیل شدن ایران به عامل اساسی نفوذ در خاک حریف سابق خود، مهمترین نتیجه جنگ عراق شده است. بدیهی است که برای منفصل کردن پادشاهی‌هایی که به بار سنگین تبدیل شده‌اند، باید در قالب روابط با ایران بازنگری اصولی کرد. باید از ادعاهای بی‌معنی از برنامه هسته‌ای ایران دست کشید، تحریم‌ها را لغو کرد و به تهران به عنوان قدرت اساسی منطقه‌ای جایگزین مصر، ترکیه و عربستان سعودی متکی شد. اوضاع سیاسی داخلی ترکیه به علت مداخله ناموفق در امور سوریه خطرناک و بی‌ثبات می‌شود. مصر به علت تفرقه اجتماعی از بازی خارج شده است در حالی که ضرورت‌هایی از آل سعود برای باراک اوباما روشن است.

مسئله این است که با زوال این پادشاهی برقراری نظارت شیعیان بر حرمین یعنی مکه و مدینه دو شهر مقدس برای جهان اسلام، تقریباً اجتناب‌ناپذیر خواهد شد. و بالتبع، این تحولات دور طرح سلفی خلافت که محافل سنت‌گرای اروپا و به خصوص بریتانیا از آن پشتیبانی می‌کنند، خط بطلان خواهد کشید. در خاور میانه ترکیب جدید بردارهای نفوذ شکل خواهد گرفت که ایالات متحده در پی این تغییرات می‌تواند با خیال راحت در مسئله چین و روسیه تمرکز بکند.

## القاعده، مهم ترین حربه غرب در رویارویی خاور میانه است

آنتون یفستراتوف

باراک اوباما طی فرمان ویژه ای به سازمان سیا دستور داد شبکه تروریستی بین المللی القاعده را برای مبارزه جهانی «در راه دموکراسی» آماده و مسلح بکند. در نتیجه این اقدامات، مبارزه در این منطقه از رویارویی اجتماعی - سیاسی بیش از پیش به عرصه روابط مذهبی و بین قومی منتقل می شود. به عقیده شماری از کارشناسان و صاحب نظران، القاعده که در نتیجه از دست دادن اسامه بن لادن رهبر



خود تضعیف شده، تحت نظارت سرویس های ویژه آمریکا قرار گرفته است که غرب بدین وسیله سلاح موثر ولی کمتر کنترل شده را به دست آورد. فاجعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱ یکی از مظاهر و اثرات استقلال تروریست های عضو این شبکه بود. واقعاً نمی توان حدس زد این دفعه چه خواهد شد.

اوضاع سیاسی منطقه خاور میانه و تعدادی از کشورهای شمال آفریقا در ماه های اخیر دستخوش تغییرات برق آسایی شده است. عامل دینی در پی مرحله نسبتاً طولانی غیر مذهبی در زندگی رژیم های این منطقه به سرعت وارد عرصه سیاست شد. منظور ما اسلام گرایی رادیکال است که پیروان آن بدون تردید در گذشته نیز هم در مصر حضور داشتند و هم در لیبی و سوریه ولی طی دهها سال در این کشورها در حالت نیمه مخفی به سر می بردند. و حالات اوضاع تغییر کرده است. «اخوان المسلمین» که یکی از بارز ترین سازمان های سیاسی اسلامی جهانی است، نه تنها برنده انتخابات مجلس در مصر انقلابی شده بلکه موفق گردید یکی از اعضای سازمان خود را به مقام ریاست جمهوری مصر برساند. همین سازمان که زمانی در سوریه تماماً قلع و قمع شده بود، اکنون یکی از مهمترین دسته های مخالفان متحد این کشور است که با اسلحه در دست علیه بشار اسد رئیس جمهور سوریه قیام کرده اند.

ولی بدون شک و تردید، شبکه تروریستی بین المللی القاعده خطرناک ترین، رادیکال ترین و کارآمد ترین نیرویی است که به برکت «بهار عربی» وارد صحنه سیاسی شد. همانا شبه نظامیان این سازمان در سرنگونی سرهنگ قذافی در لیبی نقش کلیدی را ایفا کرده اند. در شرایط جاری شبه نظامیان القاعده مهمترین عامل بی ثباتی موریتانی، یمن و سوریه هستند. حتی دوآتشه ترین طرفداران دموکراسی سعی نمی کنند شرکت اعضای شبکه تروریستی بین المللی در «برقراری دموکراسی» در سوریه را نفی کنند. دولت ایالات متحده به صورت باز و آشکار مراتب نگرانی خود را از رشد نفوذ این سازمان تروریستی اسلامی در صفوف مخالفان سوریه ابراز می کند. حتی «ویکتوریا نولند» سخنگوی رسمی وزارت امور خارجه آمریکا مجبور شد به حضور شبه نظامیان القاعده در کشور اعتراف نماید.

در گذشته اطلاعات درباره حضور اعضای شبکه تروریستی بین المللی مذکور در صفوف نیروهایی که با بشار اسد مبارزه می کنند، توسط خود مخالفان (آنها بدین وسیله جامعه جهانی را ترسانده و از آن کمک مکمل مالی و نظامی درخواست می نمودند) و هوشیار زیباری وزیر خارجه عراق اعلام می شد در حالی که خبرگزاری فرانسه قطعات مستند ویدیویی این واقعیت را به سراسر جهان ارائه داد. در قطعه ویدیویی که توسط خود قیام کنندگان تهیه شد، می توان درباره برقراری دولت اسلامی در خاک سوریه اظهارات قابل توجهی شنید.

بنابراین، معنی ندارد که مطلع بودن تمام «جهان متمدن» از شریک شدن تروریست ها در مبارزه در راه دموکراسی نفی شود. ولی اگر درباره نخبگان غربی صحبت کنیم، این تنها مسأله مطلع بودن نیست... سوریه اولین دولتی نیست که القاعده آنجا دوشادوش دشمنان سابق جبهه گیری می کند. قبل از آن در لیبی تجربه همکاری سازنده و با موفقیت طرفین حاصل شده بود. دولت آمریکا به طور تقریباً رسمی با تروریست ها تعامل می کرد. در ماه مارس سال ۲۰۱۱ باراک اوباما رئیس جمهور آمریکا طی سندی به افسران سازمان «سیا» اجازه داد قیام کنندگان لیبی را مسلح و آماده بکنند. در میان آن ها افراد «گروه رزمی اسلامی لیبی» هم بودند. عنوان سازمان نباید کسی را گمراه کند زیرا این سازمان جناح القاعده در شمال آفریقا می باشد. در سال ۲۰۰۷ این سازمان عضو شبکه تروریستی بین المللی شد. حتی ذکر شدن این سازمان جنگی در فهرست سازمان های تروریستی که سازمان ملل تدوین کرد، مانع از همکاری آمریکا با این گروه نشد. اگر به یاد اینکه چه کسی خود القاعده و جنبش قبل از آن به نام «مکتب الخدمات» در افغانستان را ساخت، بیفتیم، این تجربه تعامل سرویس های ویژه و دولت های غرب با تروریست ها حتی وزین تر از برداشت اولیه به نظر خواهد آمد.

چه چیزی باعث از سر گیری همکاری بین طرفین شد که در گذشته نه چندان دور با هم دشمنان قسم خورده ای بودند؟ بعضی کارشناسان اظهار عقیده می کنند که القاعده که بر اثر از بین رفتن اسامه بن لادن رهبر سابق خود و نابودی پایگاه ها در افغانستان و پاکستان به قدری تضعیف شده است که تحت نظارت دولت واشنگتن قرار گرفته است.

در حال حاضر اطلاعات درباره همکاری القاعده با دولت ایالات متحده یا ریاست اتحادیه اروپا در سوریه در دست نیست. البته «آنها را از ثمرات آنها خواهید شناخت». شکی نیست که دیپلماسی آمریکایی و اروپایی در عمل به افزایش دامنه فعالیت القاعده مساعدت می کند. غیر از آن نمی توان سرپوش نهادن مصرانه بر اعمال تروریستی را که توسط مبارزان در راه برقراری دولت اسلامی اجرا می شوند، توجیه کرد. و این در حالی است که «سیوزن رایس» نماینده دائمی آمریکا در سازمان ملل متحد در شورای امنیت این سازمان طی مدت زیادی همین کار را می کند.

ولی ببینیم خود القاعده در سوریه چکار می کند؟ از سازمانی که مبارزه علیه «یهودیان و صلیبیون» را هدف خود اعلام کرده است، نمی توان انتظار توسل به روش های متمدنانه مبارزه را داشت. بر عکس، تروریست ها روش های مورد علاقه خود مانند منفجر کردن غیر نظامیان، آدم ربایی و ارباب مردم را به خاک سوریه منتقل نموده اند. اولین عملیاتی که به شبه نظامیان القاعده نسبت داده می شوند (افراد سرویس های اطلاعاتی آمریکا مانند جیمز کلپر بر این امر تأکید نمودند) قبل از عید کریسمس سال ۲۰۱۱ رخ داده بود که ۵۰ غیرنظامی بر اثر انفجارها جان باختند. عمل تروریستی که بر اثر آن تنی چند



از مسئولین بلندپایه جمهوری عربی سوریه - یعنی داوود راجحه وزیر دفاع، آصف شوکت معاون وی، حسن الترمکمی رئیس ستاد ضد بحرانی و هشام بختیار رئیس سرویس امنیت کشور - کشته شدند، اقدام بزرگ تروریستی بعدی این گروه شد. خانم رایس در شورای امنیت سازمان ملل متحد از محکوم کردن همین عمل تروریستی خودداری نمود. شبه نظامیان همچنین به چند واحد نظامی حمله کرده و بارها به ربودن مردم محلی دست زدند و اواخر ماه نوامبر در خطوط لوله انتقال گاز دیر الزور انفجارهایی به عمل آوردند که نیروگاه هایی را که در مجموع ۱۵۰۰ مگاوات تولید می کنند از سوخت محروم کرده اند. باید افزود که مدتی است که نیروگاه ها به هدف مورد علاقه تروریست ها تبدیل شده اند. آنها در ماه نوامبر موفق شدند نیروگاه بزرگ برق آبی «تشرین» را که به کمک متخصصین روس بر روی رود فرات ساخته شد و به تمام قسمت شمالی سوریه و از جمله به شهر حلب نیروی برق می دهد، به تصرف خود در آورند.

همه این کارها از زاویه دید انسانی، اقتصادی و نظامی وحشتناک است. ولی به جای اینکه موازین اخلاقی رفتار تروریست ها را مورد بحث قرار دهیم، بهتر است که تأثیر تلاش های آنها را بر جهت گیری مناقشه سوریه بررسی نماییم. **در حالی که در گذشته رویارویی اجتماعی - سیاسی در کار بود، اکنون رویارویی بیش از پیش به عرصه روابط قومی و مذهبی سرازیر می شود.** در تابستان امسال سرگئی لاوروف وزیر امور خارجه فدراسیون روسیه و به دنبال او هیلاری کلینتون وزیر امور خارجه آمریکا بر همین امر تأکید کرده بودند. واقعیات عینی از افزایش تضادهای مذهبی و قومی و حل و فصل این تضادها و اختلافات با توسل به اسلحه حکایت دارد. سوریه کشوری چندین مذهبی است که در آنجا مسلمانان اهل تسنن، پیروان مذهب شیعه اثنی عشری، شیعیان علوی و پیروان تعدادی از مذاهب مسیحی زندگی می کنند. القاعده که پیرو ایدئولوژی سلفی (وهابی) است، به صورت هدفمند همه مخالفان اعتقادات خود را از بین می برد. به عنوان مثال، در ماه می سال ۲۰۱۲ در سوریه زوار شیعی لبنانی ربوده شدند که قبل از آن بارها برای زوار ایرانی از این اتفاق ها افتاده بود. واقعیت این است که در سوریه مسجد زینب، یکی از مقدسات مهم برای شیعیان وجود دارد که توسط معماران ایرانی به یاد نوه حضرت محمد (ص) احداث شد. در نزدیکی این مسجد ۱۱ نفر لبنانی و ده ها نفر ایرانی ربوده شدند که این واقعیت اثبات شده است. شبه نظامیان سلفی پیروان محلی این مسجد را کشته و می ربودند. آنها به روحانیون این مسجد یورش برده و ساختمان مسجد را مورد گلوله باران و هجوم قرار داده اند.

مسیحیان هم در امان نیستند. در تابستان سال جاری خبرگزاری «سانا» از ربوده شدن صدها نفر مسیحی در نزدیکی شهر حلب اطلاع داد. به عقیده بعضی کارشناسان، پیروزی مخالفان سوری به معنی پایان مسیحیت خاور میانه خواهد شد که سوریه و کشور همسایه لبنان تکیه گاه آن هستند.

گفتنی است که همه افراد مذکور به مبارزه سیاسی بین اسد و مخالفان ربطی ندارند. حتی ادعاهایی که ایرانیان ربوده شده عضو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و لبنانیان عضو جنبش «حزب الله» بودند، تا کنون به اثبات نرسیده است. بحث درباره وابستگی ۱۵۰ نفر از ساکنان یک روستای مسیحی نشین در سوریه که در میان آنها زنان و کودکان بودند، به گروه های سیاسی معنی ندارد. همه حرکت ها علیه این افراد فقط و فقط علت مذهبی دارد. این شیوه عمل آشکار گروهک های

**رادیکال سلفی و به عبارت دقیق تر، القاعده است.** افراد این سازمان در کشور همسایه عراق همین نوع اعمال را تجربه کرده‌اند.

در سوریه علاوه بر عامل دینی، عامل قومی هم به بازی گرفته می شود. در این جمهوری عربی علاوه بر عرب ها، جمعیت بزرگ کردی و نیز ارامنه، آشوری ها و دیگران زندگی می کنند. ولی تلاش غرب برای روبرو ساختن دمشق با مسأله خود مختاری کردی برای غرب تبعات ناگهانی داشت. بشار اسد طی گذشت هایی به کردها، به ۲,۵ میلیون کرد ترکیه تابعیت سوریه را داد و آمادگی خود را برای واگذاری خودمختاری به آنها اعلام نمود. در نتیجه این اقدام، نمایندگان حزب متحد دمکرات کرد که جدیداً در سوریه با شورای ملی کردها متحد شد، به بیرون راندن مبلغین اندیشه های سلفی از مناطق خود پرداخت. آنها در حلب با ارتش آزاد سوریه و سربازان مزدور خارجی آن وارد نبرد آشکار شدند. **ولی باید فهمید که «دوستان» غربی سوریه به احتمال قوی از تلاش های خود برابر راندن سوریه به سمت رویارویی بین قومی دست نخواهند کشید.**

با عنایت به واقعیات فوق الذکر فایده القاعده برای مسئولین آمریکایی و اروپایی آشکار می شود. ولی این همکاری در آینده چه شکلی به خود خواهد گرفت؟ آیا سلفیان با برنامه های غربی بازسازی سوریه و کشورهای دیگر خاور میانه بعد از جنگ موافق هستند؟ برای پاسخ دادن به این پرسش کافی است به کشور لیبی نگاهی بیاندازیم که آنجا قصد داشتند با سرنگونی معمر قذافی رهبر خودکامه سابق، دولت دمکراتیک برقرار نمایند. این کشور در حالت هرج و مرج به سر می برد و قتل اخیر سفیر آمریکا و سه همکار وی در پی انتشار فیلم توهین آمیز درباره حضرت محمد (ث) در اینترنت، نشانه آشکار شکست تلاش های اصلاح طلبان غربی شد. مشکل بتوان دولت دمکراتیکی را تصور کرد که آنجا سفرای خارجی را به خاطر یک اثر سینمایی به قتل برسانند. در مورد سوریه باید گفت که القاعده در این کشور برنامه های خود را پنهان نمی کند که این برنامه ها با دیدگاه مخالفان محلی و غربی بشار اسد سازگار نیست. ما در فوق نوار ویدیو را ذکر کردیم که خبرگزاری فرانسه منتشر کرد. ولی این تنها مورد نگرانی نیست. ایمن الظواهری رئیس شبکه بین المللی تروریستی هم بهانه ای برای نگرانی بیشتر ایجاد کرد. وی ضمن تفسیر فیلم کذابی ضد اسلامی نه تنها قاتلان سفیر آمریکا در لیبی را انسان هایی درستکار و «حریص در ایمان» دانست بلکه به آغاز جهاد علیه ایالات متحده دعوت نمود. جالب توجه است که محمد بدیع یکی از رهبران «اخوان المسلمین» به همین کار دعوت کرد. یادآوری می کنیم که «اخوان المسلمین» نیروی اساسی در مبارزه برای برقراری دمکراسی در سوریه می باشد.

**همانطور که می بینیم، تروریست ها برای غرب به سلاح موثر ولی خوب کنترل نشده ای تبدیل شده اند.** این بار اول نیست که سازمان القاعده از زیر کنترل خارج می شود. فاجعه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ یکی از عواقب این استقلال سازمان القاعده شد. مشکل بتوان گفت الآن ممکن است چه اتفاقی بیفتد زیرا تروریست ها می توانند هر چیزی اختراع کنند. ولی در حال حاضر اطلاعات معینی درباره رفتار القاعده در اروپا در دست هست. الکساندر بورتنیکوف رئیس سازمان فدرال امنیت اظهار داشت که شبه نظامیان شبکه تروریستی بین المللی در آتش سوزی های جنگلی که در تابستان سال جاری تمام قاره اروپا را فرا گرفته بود، دست داشتند. فراوانی اطلاعات درباره روش های «جهاد جنگلی» در سایت های افراطیون باعث این

نتیجه‌گیری شد. رئیس سازمان ضد جاسوسی روسیه می‌گوید که القاعده از این طریق راهبرد «هزار ضربه سوزن» را علیه کشورهای غرب عملی می‌کند.

تا کنون متحدان ایالات متحده و اتحادیه اروپا در خاور میانه ضربات «دست سنگین» تروریست‌ها را با پوست و جان خود احساس کرده‌اند. در ماه اکتبر گروهی از ۱۱ شبه نظامی عضو القاعده سعی کردند خود را از مرز سوریه به خاک اردن برسانند که یک سرباز اردنی در این درگیری مرزی کشته شد. همه متخلفین دستگیر شدند. مقامات نظامی اردن پیش آنها اسلحه، مواد منفجره، چند تفنگ و حتی گلوله‌های توپخانه کشف کردند. گذشته از آن طرح مفصل اعمال تروریستی در خاک کشور با فهرست اهداف نیز به دست آمد. این اهداف بالقوه شامل نمایندگی‌های دیپلماتیک خارجی و مراکز بازرگانی بودند.

غول وحشتناک «فرانکنشتاین» سلفی که توسط دولت آمریکا ساخته شده و اکنون توسط آمریکا و اتحادیه اروپا به منظور سرنگونی دولت اسد به کار گرفته می‌شود، به متحدان خود چشم دوخته و به اعمال علیه آنها دست زده است. و ما فقط می‌توانیم امیدوار باشیم که نخبگان غربی خطرناک بودن این گونه استفاده از تروریسم بین‌المللی به نفع خود را درک نمایند. متأسفانه، خطر زیادی می‌رود که آنها خیلی دیر این واقعیت را درک کنند.



## حقیقت و دروغ درباره «خطر ایرانی» در قفقاز

ولادیمیر اونیشنکو

منافع ایالات متحده در قفقاز جنوبی شامل همه چیز اعم از مسایل امنیت، انرژی، توسعه اقتصادی و حتا گسترش دموکراسی شده است. صدها میلیون دلار برای کمک نظامی به گرجستان و آذربایجان اختصاص یافته است که بخشی از این پول برای فعالیت‌های اطلاعاتی و تخریبی نه تنها علیه ایران و ارمنستان بلکه علیه جمهوری‌های شمال قفقاز روسیه نیز خرج می‌شود. گرجستان و آذربایجان بیش از پیش به دو تکیه گاه راهبردی تبدیل شده و در صحنه قفقاز به منظور اجرای عملیات جنگی خاور میانه بزرگ، برای آنها نقش فوق العاده مهمی در نظر گرفته شده است. بدیهی است که ادامه سیاست راهبردی آمریکا در برابر ایران با تنگ تر کردن حلقه محاصره راهبردی پیرامون روسیه و متحدانش، دو نقشه متفاوت هستند. لذا ظهور «ترفند های تحلیلی» که بر آتش حریق خاور میانه روغن می‌ریزند و انگیزه ای برای گسترش حضور آمریکا در قفقاز را فراهم می‌نمایند، امر بسیار خطرناکی به نظر می‌آید.



به ظاهر، مشکل بتوان مقامات رسمی تهران و ملت ایران را با دور جدیدی از غوغاهای اطلاعاتی – تبلیغاتی متعجب کرد. ما، کارشناسان مسایل سیاسی که به پژوهش موضوعات مربوط به ایران می‌پردازیم، گاهی از بی اصولی و بی سوادی کامل همتایان غربی خود بهت زده می‌شویم. یورش های سفارشی آنها باید «تاثیر» تحریم های ضد ایرانی را شدت بخشد که تجربه‌های موجود، بی فایده بودن این تحریم ها را به اثبات می‌رساند. روز شنبه ۸ دسامبر سال ۲۰۱۲ در وبلاگ اینترنتی «صدای آمریکا» با عنوان پر طمطراق «ایالات متحده – روسیه: چارچوب های جهانی»، مقاله کوتاه دو نویسنده نسبتاً معروف به نام های آریل کوهن و ریچارد وایننتس تحت عنوان صریح «تهدید ایرانی برای قفقاز» درج شد.

این روزنامه‌ی ویژه‌ی اینترنتی، خود را متخصص و مدعی تجزیه و تحلیل کارشناسانه سیاست خارجی ایالات متحده و مناسبات آمریکایی – روسی می‌داند. در هر حال، خودشان این را اعلام کرده‌اند. این نویسندگان نامدار بایستی حداقل خود را به خوانندگان‌شان به عنوان کارشناسانی وارد در موضوع ایران معرفی کنند. بالاخره جمع کلمات در القاب علمی آنها از حد ۲۰۰ عدد گذشت. با توجه به اینکه خواننده محترم می‌تواند اصل مقاله آنها را مطالعه کند، حاضر نیستم همه القاب و درجات آنها را بر شمارم که این کار را برای خود کسر شان می‌دانم.

ضمن مطالعه «روایت تحلیلی» آنها احساس تعجب کردم که این نویسندگان که یکی از آنها به تنهایی عضو شورای آمریکایی مناسبات بین الملل؛ موسسه‌ی بین المللی مطالعات راهبردی (لندن)؛ موسسه‌ی ملی سیاست عمومی و اتحادیه‌ی آمریکایی توسعه مطالعات اسلاوی، و دیگری هم پژوهشگر ارشد طرح اصلاحات امنیت ملی (PNSR) و مرکز امنیت جدید آمریکایی (CNAS) است، چطور می‌توانند واقعیات را این طور تحریف کنند! آنچه که باعث تعجبی خاص می‌شود، این است که این به اصطلاح «کارشناسان متخصص» به تازگی طی سخنانی شورانگیز در برابر کمیته‌ی فرعی اروپایی و اورآسیایی کمیته‌ی امور بین المللی کنگره آمریکا سعی کردند ادعاهایی مبنی بر وجود نفوذ بی‌ثبات کننده ایران در کشورهای قفقاز جنوبی را به اثبات برسانند.

ادعاهای مبنی بر فعالیت تخریبی ایران در منطقه قفقاز بزرگ، برای ایران، این کشور مستقل با جمعیت ۷۵ میلیونی صلح جو و زحمتکش، توهین آمیز است. ولی ایران به این گونه یورش های لفظی عادت کرده و به آنها واکنش {نشان} نمی‌دهد. ولی روسیه نمی‌تواند نسبت به آنچه که در «زیرشکمی نرم جنوبی» ما یعنی در جمهوری‌های سابق ماورای قفقاز شوروی و همسایگان کنونی ما می‌گذرد و اینکه چه کسی آنجا کار «تخریبی» انجام می‌دهد، بی‌تفاوت باشد.

ببینیم آقایان "کوهن" و "واینس" در آن جلسه کنگره با ذکر کدام دلایل، وجود خطر و تهدید ایرانی در قفقاز را به اثبات رسانده‌اند؟ اینها در واقع، هیچ واقعیت مستندی در دست نداشتند و مجبور شدند به جملات پر سر و صدای تبلیغاتی که هیچ محتوای تازه‌ای ندارند، بسنده کنند و هذیانی را بر زبان آورند که پوسته‌ای از شبه‌تحلیل بدان پوشانند. هدف واضح آنها معرفی ایران به عنوان مسوول و مقصر خطری فزاینده برای کشورهای منطقه قفقاز از سوی ایالات متحده، کشورهای دیگر ناتو و اسرائیل است. این شیوه‌ی جنگ اطلاعاتی برای کارشناسان تازگی ندارد. در این راستا سعی می‌کنند توجه جامعه‌ی جهانی را کور کنند و بر تدابیر مشخص و تمهیدات نظامی پیمان آتلانتیک شمالی علیه ایران و چه بسا علیه روسیه (در مرزهای جنوبی آن) سرپوش نهند. معنی و مفهوم یورش‌های لفظی وقیحانه به ایران از همین زاویه دید روشن می‌گردد. یکی از فعالان تبلیغات فاشیستی قرن گذشته می‌گفت: «دروغ هر چه وحشتناک تر و بزرگتر باشد، مردم عادی زودتر آن را باور می‌کنند». طراحان فناوری‌های سیاسی ضد ایرانی با پیروی از او دروغ‌هایی جدید اختراع می‌کنند که با کارگردانی ماهرانه فوراً در سراسر جهان پخش می‌شوند. متأسفانه عده‌ای هم حتا در کشورمان روسیه این حرف‌های پوچ را باور می‌کنند!

ولی آنچه که در مقاله مذکور کارشناسان آمریکایی جالب توجه به نظر می‌آید، این است که آن دو «شریک» حتا ضمن ریختن لجن پراکنی خبری آشکار و قطعاً اثبات نشده در رابطه با ایران، گاهی اشتباه کرده و درباره خود ایالات متحده حقایقی محض را افشاء می‌نمایند. آنان که با لحن متکبرانه‌ای تاکید می‌کنند که ایران ثبات قفقاز جنوبی را متزلزل کرده و حتا سعی می‌کند تروریسم صادر کند، تاکید می‌کنند که ایران بدین وسیله امنیت ایالات متحده را تهدید می‌نماید و در واقع به نافهمان شیر فهم می‌کنند که منافع آمریکا در قفقاز جنوبی دربرگیرنده مسایل امنیت، انرژی، توسعه اقتصادی و حتا ترویج دموکراسی است. در اینجا یک واقعیت مهم فاش می‌شود: معلوم می‌گردد که ایالات متحده طی بیست سال اخیر تلاش زیادی کرده است که به «توسعه» این منطقه مساعدت کند. در این صورت می‌توان سووال کرد که ما شاهد توسعه طلبی آمریکا هستیم یا ایران؟

تهران، همسایگان قفقازی خود را با چه چیزی تهدید می‌کند؟ "کوهن" و "واینس" با بی میلی اعتراف می‌کنند که «خطر» ناشی از ایران بدان است که تهران تجارت با گرجستان، آذربایجان و ارمنستان را به خوبی توسعه می‌دهد. واشنگتن آغاز ساخت یک نیروگاه برق آبی در مرز ارمنستان با ایران بر روی رود ارس را به عنوان یک نوع چالش تلقی می‌کند، زیرا این سازه به تحریم های اقتصادی بین المللی، این پدیده مقدس جهانی از نظر آمریکا و متحدانش، لطمه می زند. خطر برای آمریکا همین است! نظام سیاسی ایران ناگهان می‌تواند روابط بانکی با ارمنستان را گسترش دهد که این واقعاً براندازی همه تلاش‌های «جامعه جهانی» در جهت تحریک فروپاشی مالی و ارزی ایران است! آمریکایی‌ها به آذربایجان تلقین می‌کنند که نیروگاه رود ارس، خطر مستقیم مرزی برای باکو است. گویا این یک واحد نظامی راهبردی است... "کوهن" اعتراف کرده است که نمایندگان کنگره در واشنگتن و شرکت کنندگان در همایش ویژه «بنیاد دفاع از دموکراسی» در فلوریدا را با این افسانه ترسناک ارمنی - ایرانی ترسانده و با جدیت تمام به خوانندگان وبلاگ «صدای آمریکا» اطمینان داده که «اوضاع توسط دولت ایالات متحده رصد می‌شود».

و بالاخره برگ برنده تبلیغات آمریکایی یعنی «تروریسم ایرانی» مطرح شد. البته فرستادگان ناتو و اسرائیل با وجود تلاش فراوانی که به عمل آوردند نتوانستند در منطقه قفقاز بزرگ پایگاه‌های سرویس‌های ویژه ایرانی برای تربیت نیروهای تخریبی را پیدا کنند. شبه نظامیان حزب الله یا حماس از نوار غزه را هم پیدا نکردند. ولی این امر چندان مهم نیست. به جای آن اطلاعاتی درباره سه جوان متخلف «شبه به ماموران ایرانی» به دست آمد که به سختی خود را از همه موانع گرجی به سفارت اسرائیل رسانده بودند. این امر باعث تعجب جدی می‌شود زیرا سرویس‌های ویژه گرجستان مملو از مربیان آمریکایی هستند. اگر درباره امنیت منطقه صحبت کنیم، باید تاکید نماییم که ایالات متحده و بعضی کشورهای ناتو بودند که تمهیدات گسترده نیروهای گرجی برای تجاوز به اوستیای جنوبی در آستانه حوادث اسفناک ۰۸-۰۸-۰۸ (۸ اوت سال ۲۰۰۸) را بر عهده داشتند که بر اثر آن دهها حافظ صلح روس و صدها غیرنظامی کشته شدند.

وقتی این حقیقت دوستان تبلیغات ناشیانه آمریکایی، به صورت خشن و زمخت حکایات مربوط به «بازداشت گروهی از مأموران ایرانی» در آذربایجان را ساختند و ادعا می‌نمودند که گویا این افراد اعمال تروریستی علیه کارخانه‌های آمریکایی، شرکت‌های نفتی غربی، دیپلمات‌های اسرائیلی و اعضای برجسته جمعیت یهودی را تهیه می‌نمودند، انسان عادی با خواندن این ادعاها موهای سرش بایستی سیخ شود. مگر در این جمهوری‌ها دادگاه‌های نظامی بازداشت شدگان برگزار شده است؟ ولی این واقعیت مسکوت می‌شود که صدها میلیون دلار کمک نظامی به گرجستان و آذربایجان اختصاص یافته است که بخشی از آن پول برای فعالیت اطلاعاتی و تخریبی علیه جمهوری‌های شمال قفقاز روسیه و نه تنها علیه ایران و ارمنستان خرج می‌شود. ایران نسبت به این موضوع بی تفاوت نمی‌ماند.

مایلم از نویسندگان مقاله مذکور ضد ایرانی سووال کنم که آیا آنها حداقل یک بار به ایران سفر کرده و از استان‌های آذربایجان شرقی و غربی که مناطقی سحرآمیز و زیبای افسانه ای هستند، بازدید نموده‌اند؟ آیا در خیابان‌های آرام شهر زیبای باکو و شهرهای دیگر آذربایجان قدم زده‌اند؟ خیر، آنها هرگز آنجا نرفته‌اند زیرا اگر رفته بودند، حرف‌های پوچ و احمقانه‌ای درباره انزجار «مذهب سالاری ایرانی» از حالت لاییک آذربایجان باکو بر زبان نمی‌آوردند. تازه این ادعا با دروغ‌های محض توأم

می‌شود که گویا میلیون‌ها آذری زبان ایران در شرایط تبعیض قومی و زبانی زندگی می‌کنند. قطعاً چنین چیزی در کار نیست! ایالات متحده است که از دست سیاست قومی بسیار متعادل داخلی و سیاست خارجی سنجیده ایران نسبت به هر یک از جمهوری‌های قفقاز با عنایت به سیاست خارجی هر کدام از آنها، به حالت جنون می‌افتد. بدیهی است که در این شرایط، فعالیت تخریبی «اسلام‌گرایانه» و هیچ گونه دیگری از آن در کار نیست.

رهبران ایران متوجه این واقعیت هستند که پیروزی انقلاب اسلامی باعث شد که کشورشان و همسایگان قفقازی آن در قالب‌هایی متفاوت توسعه یابند ولی این کشورها به هیچ عنوان مانع از کار همدیگر نمی‌شوند. طراحان غربی فناوری‌های سیاسی نمی‌خواهند این واقعیت را ببینند و به رسمیت بشناسند. ولی اینجانب بارها و در گذشته نه چندان دور هم به قفقاز سفر کردم و هم به ایران و همه‌ی این واقعیت‌ها را با چشم خود مشاهده کردم. دهها مقاله واقع‌بینانه درباره اوضاع این منطقه نوشته شده است. ولی به اصطلاح «اطلاعات موثق» فاقد دلایل مستند مبنی بر اینکه «شبکه‌های ماموران ایرانی که توسط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تربیت شدند، دور تمام منطقه قفقاز چنبره زده اند»، چیزی جز دروغ پردازی مخصوص مخاطبان ابله و زود باور نمی‌باشد.

"کوهن" و "واینس" بالاخره چشم ما را بر روی تمایلات خط سیاست خارجی باکو - ولو از زاویه ضد ایرانی - روشن کردند. به گفته آنها، آذربایجان به توسعه روابط با ترکیه، ایالات متحده، ناتو و اسرائیل ادامه می‌دهد که این امر باب طبع تهران نیست. اگر تهران این خط سیاسی خارجی را می‌پسندید واقعا می‌شد تعجب کرد. بالاخره این کشور همسایه ایران به تدریج به یک تکیه‌گاه راهبردی تبدیل می‌شود در حالی که در صحنه قفقاز جهت عملیات جنگی خاور میانه بزرگ برای آذربایجان و گرجستان نقش فوق العاده مهمی در نظر گرفته شده است. همین امر و نیز حضور نیروهای عظیم ناتو در افغانستان منطقه را در حالت انفجاری قرار داده است.

ما آگاهانه قسمت‌هایی از مقاله‌ی درباره «ادعاهای خطرناک» ایران برای دریای خزر را نادیده می‌گیریم (گویا نویسندگان مقاله به فکر یکی از دریاچه‌های بزرگ آمریکایی هستند که دلشان برای آن می‌سوزد!) زیرا این ادعاهای تبلیغاتی تا کنون ما را خسته کرده‌اند. مسکو چند بار به واشنگتن گوشزد کرده است که این امر داخلی کشورهای ساحلی خزر است، ولی آمریکایی‌ها گویا گوش شنوا نداشته و مانند سابق این موضوع را در همه سطوح دامن می‌زنند. این مداخله همچنان ادامه دارد. کافیست به این ادعا اشاره شود که گویا ایران مانع از دسترسی قزاقستان و ترکمنستان به دریا شده و به آنها اجازه نمی‌دهد تا درآمدی به دست آورده و درست توسعه یابند. ولی نتیجه‌گیری استراتژیست‌های آمریکایی جالب توجه است، که می‌گویند: «این گونه اقدامات ایران به صورت مستقیم بر منافع ایالات متحده و متحدان اروپایی آنها اثر می‌گذارد» (!). شاید زیردریایی‌های ناتو تا کنون وارد آبهای دریای خزر شده باشند؟

همکاران ایرانی بارها توجه ما را به این واقعیت جلب کرده‌اند که ادامه راهبرد آمریکا در جهت فشردن گلوی ایران با تنگ تر کردن حلقه محاصره راهبردی پیرامون روسیه و متحدانش با هم فرق می‌کند. در شرایط ادامه تشدید بی‌ثباتی در خاور میانه بزرگ و تشدید اوضاع سوریه و مناقشه اسرائیلی - فلسطینی، بسیاری از کارشناسان بین‌المللی این تکان جدید جنگ تبلیغاتی

و اطلاعاتی را به عنوان مقدمه جنگ جهانی سوم تلقی می‌کنند. لذا ظهور «ترفندهای تحلیلی» که بر آتش حریق خاور میانه روغن می‌ریزند، امر بسیار خطرناکی به نظر می‌آیند. بالاخره نویسندگان مقاله به این نتیجه قطعی می‌رسند که مقامات نظامی – سیاسی آمریکا باید از متحدان خود در قفقاز جنوبی پشتیبانی کرده و نسبت به کاهش فشار ایران بر کشورهای منطقه اقدام نمایند. به عبارت دیگر، ایالات متحده و ناتو در چارچوب پیمان با آذربایجان و گرجستان علیه ایران جبهه گیری می‌کنند. این یک بهانه دیگر برای هر تجاوز بالقوه و هشدار جدی به روسیه است.



## واشنگتن - تهران: اجبار به مذاکرات

ایگور پانکراتنکو

برخورد ایالات متحده با «مسأله ایرانی»، مشکلی است که در برابر دولت باراک اوباما قد علم کرده است. مطالب مطبوعاتی شخصیت های سنگین وزنی چون هنری کیسینجر، گزارش های مراکز تحلیلی اعم از CFR تا National Intelligence Council، همگی نشان دهنده نیت و آرزوی جدی واشنگتن مبنی بر دست یافتن به موفقیت های جدی در «محور ایرانی» در آینده نزدیک است. جدیداً هر کس تأکید می کند که ایالات متحده به همکاری با ایران امیدوار است یا بر عکس، تجاوز قریب الوقوع آمریکا به ایران را اجتناب ناپذیر می داند. ولی این حرکات سراسیمه و زیگزاگ مانند یک امر تخیلی است چرا که در حقیقت امر واشنگتن یک هدف تغییر ناپذیر را دنبال می کند و آن سرنگونی نظام حاکم بر ایران است. بقیه در واقع چیزی جز تنوع روش ها و اسلوب های تاکتیکی نیست و با طرح عادی «چوب و هویج» کاملاً سازگار و همخوان است.



مهمترین مشکل ایالات متحده این است که توان توسعه طلبی خارجی آمریکا تا کنون تقریباً به پایان خط رسیده و ته کشیده است. هدف راهبردی برقراری سلطه آمریکا بر نقاط کلیدی جهان حاصل شده و حالا باید آنچه را که به دست آمده است، هضم کرد. ولی این روند خوشایند «گوارشی» با دو مشکل جدید روبرو شد. اولاً، گرایش آشکار ظهور جهان دو قطبی بروز کرد که با توسعه کشور سوسیالیستی چین ارتباط دارد. ثانیاً، توسعه طلبی آمریکا در منطقه خاور میانه سامانه قبلی کنترل و توازن را بر هم زده و فعالان جدیدی را به صحنه آورد که نیرو دارند و به سرعت از زیر کنترل «پدر» خود یعنی ایالات متحده در می روند. باید این سامانه را از نو بازسازی کرد.

در حال حاضر بسیاری از تحلیلگران آمریکایی از خود سؤال می کنند که آیا معنی داشت که آمریکا عراق را قلع و قمع کند در حالی که بازدارندگی از این کشور از سال ۱۹۹۱ به بعد به ۱۴،۵ میلیارد دلار بدون تلفات انسانی آمریکایی تمام می شد ولی عملیات در جهت برکناری صدام حسین نه تنها هزینه ۳ تریلیون دلاری بر دست آمریکا گذاشت و طبق آمار رسمی موجب کشته شدن ۴۴۲۲ نفر آمریکایی شد بلکه خاور میانه را نهایتاً به دیگ جوشان اختلافات و تضادها تبدیل کرد که تنها هزینه های بیشتر و خونریزی شدید تری می تواند راه حل آن را فراهم نماید.

می توان به این سلسله سؤال های تعجب آمیز ادامه داد از جمله اینکه آیا حمایت از طالبان، تشویق وهابیت، جدایی طلبی و بسیاری از کارهای دیگر فایده داشت یا خیر. ولی کار از کار گذشته و حالا تنها راه حلی که برای ایالات متحده مطرح می شود، عملی کردن طرح ساده رویارویی سنی - شیعی و نیز رویارویی بین ایران و دیگران به ریاست پادشاهی های حاشیه خلیج فارس است. مسأله فقط این است که باید به گونه ای ایران را به این بازی کشانده و به بازی بر اساس قواعد آمریکایی وادار کرد. به عبارت دیگر، آمریکا باید کاری بکند که «ایران بزرگ» (فضای شیعی از عراق و شرق عربستان تا تاجیکستان، افغانستان و پاکستان) در خدمت منافع آمریکایی گذاشته شود. طرحی که آمریکا برای نیل به این هدف مایل است عملی کند، موضوع بحث دیگری است.

## اجبار به مذاکرات

در حالی که جمهوری خواهان ساده اندیشی چون بوش و رومنی ترجیح می دهند بدون تفکر و تأمل زیاد بر سر دیگران بمب بیاندازند، دمکرات ها ترجیح می دهند تور ظریف دیپلماتیک را تنیده و شدت عمل خود را میزان کنند. گاهی رژیم تحریم ها را شدت می بخشند و فوراً سوراخی برای دور زدن آن ایجاد می کنند و به تعدادی از کشورها فرصت می دهند که تا مدتی در رژیم تحریم ها شرکت نکنند. سخنرانان جنگجو را تشویق می کنند ولی بعد از آن حرف های آنها را تکذیب می کنند و رسماً اعلام می نمایند که «خطر هسته ای ایران» اینقدر شدید نیست. سازمان مخالف «مجاهدین خلق» را از فهرست سازمان های تروریستی حذف می کنند و همزمان فرار اطلاعات درباره فعالیت تخریبی اسرائیلی ها در ایران را ترتیب می دهند.

پر واضح است که برای آینده نزدیک هیچ گونه عملیات جنگی علیه ایران برنامه ریزی نمی شود. گزارش های چند روز اخیر مبنی بر اینکه قرار است در ماه مارس سال ۲۰۱۳ چنین اتفاقی بیفتد، از یک سو، نشان دهنده ساده اندیشی بعضی متخصصین ناآگاه به هزینه ها و مواعید تهیه این عملیات است و از سوی دیگر، بخشی از کارزار فشار بر ریاست جمهوری اسلامی ایران می باشد. ولی چقدر می توان ایران را ترساند در حالی که ایران نمی ترسد؟ چه لزومی دارد که هزینه های تبلیغاتی اینقدر بالا برود؟ پاسخ این سؤال معمولاً دربرگیرنده نکات استاندارد است از جمله اعمال فشار روان شناختی، تشدید تنش برای بی ثبات کردن اوضاع و امثال این حرفهاست. ولی این هم آخر قضیه نیست. در همه گام های اخیر در محیط سیاسی و رسانه ای آمریکایی واژه مذاکرات! مذاکرات! به عنوان خط قرمز همیشه مشاهده می شود. مذاکرات مستقیم با ریاست ایران مورد تأکید قرار می گیرد. ولی مذاکرات درباره چه چیزی مد نظر است؟

درباره برنامه هسته ای؟ بچه گیر آوردید! خود تحلیلگران آمریکایی اعتراف می کنند که برنامه هسته ای ایران خطر جدی فراهم نمی کند. در گزارش جدید شورای ملی اطلاعاتی تحت عنوان «گرایش های جدید ۲۰۳۰: دنیاهای جایگزین» درباره خطر هسته ای ایران حرف های پیش پا افتاده بسیار مبهمی بر زبان آورده شد. در عین حال «رژیم کنونی ایران» به عنوان چالش اساسی برای آینده ذکر گردیده است.

بیش از این، مسأله برنامه هسته ای ایران در صورت تمایل می توانست در ماه های اوت - سپتامبر سال جاری حل شود. طبق اطلاعات از منابع کاملاً موثق، آیت الله علی خامنه ای رهبر عالی ایران در آستانه دور جدید مذاکرات با گروه ۵+۱ در سال جاری

به سعید جلیلی مذاکره کننده اساسی ایران اختیارات بسیار گسترده‌ای داده بود. رهبر ایران که به این شخص، این قهرمان جنگ ایران و عراق و میهن دوست اعتماد کامل دارد، اظهار داشت: «اگر احساس کنید و بفهمید که امتناع از غنی سازی اورانیوم تا ۲۰٪ به نفع جمهوری اسلامی باشد، این شرط را قبول کنید. شما را به عنوان ایران دوست می شناسم و از قبل هر تصمیم شما را تأیید می نمایم». ولی نتیجه چه شد؟ وقتی جلیلی از طرف های غربی سؤال کرد که آیا آنها حاضرند در عوض امتناع ایران از غنی سازی اورانیوم تحریم های خود را رفع کنند، پاسخ شنید که ایران حق خرید بعضی داروها و قطعات یدکی هواپیماهای مسافربری را دریافت خواهد کرد ولی تحریم ها رفع نخواهند شد! جلیلی پرسید: «پس شما بالاخره از ما چه می خواهید؟» ولی سؤال او بی جواب ماند.

این امر قابل فهم است. برنامه هسته‌ای ایران برای ایالات متحده چیزی جز بهانه نیست. واشنگتن در زمینه سلاح های هسته ای، چنانچه ضرورت سیاسی وجود داشته باشد، انعطاف فوق العاده‌ای از خود نشان می دهد که معامله هندی سال ۲۰۰۶ مصداق این ادعاست. برای ایالات متحده نه مسأله برنامه هسته ای ایران بلکه اینکه در تهران رژیم و فادار به امریکا برقرار شود، اهمیت کلیدی دارد. هدف همه حرکت های آمریکا در زمینه سیاست خارجی اعم از تشدید تحریم ها تا درخواست مذاکرات مستقیم همین است.

در واقع دعوت به مذاکرات مستقیم دو مخاطب دارد. از یک سو، این پیام برای جامعه بین المللی است که آمریکا به وسیله آن اعلام می کند: «ما برای حل و فصل صلح آمیز مسأله تلاش می کنیم». این هدف سیاست خارجی با دقت تمام در مقاله کیسینجر بیان شد: «ناکامی دیپلماسی، ملت آمریکا و سراسر جهان را یکپارچه خواهد کرد» یعنی به تشکیل ائتلاف ضد ایرانی مشروعیت خواهد بخشید. مخاطب دیگر این پیام، نیروهایی در داخل ایران هستند که حاضرند از دستاوردهای جمهوری اسلامی دست کشیده و در برابر غرب تسلیم شوند. باید به طور مفصل تر درباره این گروه صحبت کرد.

### «جام زهر»

آیت الله العظمی خمینی پیشنهاد مبنی بر میانجی گری سازمان ملل را که در پایان جنگ ایران و عراق مطرح شد، «جام زهر» نامیده بود. پذیرش این پیشنهاد در آن زمان به معنی از دست دادن همه دستاوردهای ایران تا آن زمان بود. اکنون همان وضع تکرار می شود ولی در شرایط به مراتب دشوار تر داخلی برای جمهوری اسلامی.

تکرار می کنم: نخبگان حاکم بر آمریکا به خوبی می فهمند که «مسأله ایرانی» راه حل نظامی ندارد و اینکه تجاوز مستقیم برای خود آمریکا، تمام منطقه و نظم جهانی فعلی فاجعه به بار خواهد آورد. در این شرایط اصل «نیروی نرم» و راهبرد اقدامات غیر مستقیم در جهت تخریب جمهوری اسلامی از درون مورد تأکید قرار می گیرد.

اگر اهدافی که از طریق تحریم ها و اعمال تخریبی ضد ایرانی عمل می شوند، با دقت مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند، روشن خواهد شد که هدف از این اقدامات، تحریک نارضایتی مردم علیه رژیم فعلی و مدافعان با استقامت آن است. نخبگان سیاسی ایالات متحده تقریباً تا پایان سال ۲۰۰۹ بی آتیه بودن اتکا بر «جنبش سبز» و شخصیت های حاشیه نشین سیاسی چون

مهدی کروی و میر حسین موسوی را درک نمودند. انقلاب نافرجام سبز سال ۲۰۰۹، سرمایه گذاری در تروریست های جندالله، جدایی طلبان آذری و «مجاهدین خلق ایران» هیچ کدام نتیجه مطلوبی نداده است. جامعه ایران غالباً همه فعالان مذکور را بر حق به عنوان مجریان دیدگاه های غربی ضد ایرانی تلقی می کند. سیاست انعطاف پذیر تهران نسبت به مخالفان باعث کاهش قابل توجه تکیه گاه اجتماعی این جریان شد که منظورم نه تنها مخالفان سیاسی بلکه جدایی طلبان و تروریست ها هستند. در این شرایط چه چیزی باقی مانده است؟ طرح آزموده شده فاسد کردن نخبگان حاکم و همکاری با نیروهایی باقی ماند که روزنامه «کیهان» جدیداً آنها را «انقلابیون رنگ و رو رفته» نامید (در حالی که اصطلاح بهتر «خسته شده ها از انقلاب» است).

ایالات متحده در تلاش خود برای برگزاری مذاکرات مستقیم سعی می کند با به رخ ایران کشیدن چند گذشت جذاب، مواضع آن نیروهای اجتماعی ایران را تقویت کند که از تنش و فشار فعلی به تنگ آمده و بیش از پیش به فکر غیر ممکن بودن مقابله با فشار غربی می افتند و خیال می کنند که زمان آن رسیده است که بسیج نیروها جای خود را به زندگی آرام مرفه و پیروی از غرب بدهد. اکنون در بخش معین نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی روحیاتی به نفع سازش با غرب و گذشت ها در عوض رفع تحریم ها و بالتبع محور جدید مقابله با رهبر و طرفداران آن شکل می گیرد. در حال حاضر اقدامات خارجی ایالات متحده در محور ایرانی، حمایت از این بخش از مخالفان را هدف خود قرار داده است.

اشتباه این مخالفان در حال ظهور این است که آنها تفکر خود را بر فرض کاذبی استوار می کنند که گویا برنامه هسته ای منشأ واقعی تنش در روابط بین ایران و غرب است و اینکه به محض امتناع از این برنامه و از رویارویی با غرب، اوضاع درخشان خواهد شد و ایران از امکان ادامه توسعه اجتماعی و اقتصادی خود برخوردار خواهد گردید. آنها امیدوارند که در این صورت توسعه کشور تحرک جدیدی دریافت کند زیرا پولی که الآن به رویارویی اختصاص می یابد، می تواند برای اهداف صلح آمیز خرج شود. تصادفی نیست که در بیانات رسمی آمریکایی ها و در پیشبینی های تحلیلی بیش از پیش اصطلاح «ماه مارس سال ۲۰۱۳» ذکر می شود که اوج مبارزه بر سر مقام ریاست جمهوری ایران با همان ماه مصادف خواهد شد. همه گام های خارجی ائتلاف ضد ایرانی تا آن موقع هدف تقویت مواضع «انقلابیون رنگ و رو رفته» و «اصلاح طلبان» را دنبال خواهند کرد. بعد از آن سناریوی عادی پیاده خواهد شد که صد نفر ناراضی را یک کلاغ چهل کلاغ کرده و به عنوان صدها هزار نفر، و ناآرامی های محدود محلی را به عنوان قیام سراسری معرفی خواهند کرد.

ولی این افراد خسته شده از انقلاب، از این واقعیت غافل هستند که امتناع از رویارویی با غرب نه زندگی مرفه و آرام بلکه شرکت در طرح جدید «رویارویی سنی - شیعی» در امتداد مرزهای ایران بزرگ را به بار خواهد آورد که در این طرح برای ایران و ایرانیان نقش مهره های قابل اغماض و گوشت دم توپ در نظر گرفته شده است. خوشبختانه اکثر نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی ایران این واقعیت را درک می کنند که درک و فهم صحیح آن ضمانت خودداری از گام های سراسیمه و نوشیدن «جام زهر» را می دهد.

### چند نکته در پایان مطلب

واقعیت این است که شیوه عمل فعال کردن «ستون پنجم» با استفاده از روند مذاکرات بر ریاست عالی سیاسی جمهوری اسلامی ایران پوشیده نیست و توسط آنها شناسایی شده است. طرح خطر جدید باعث بسیج همه نیروهای سالم نخبگان سیاسی و یکپارچگی این نیروها در حول و حوش رهبر می شود. ایران همزمان در زمینه براندازی رژیم تحریم ها چالاکي بی نظیری از خود نشان می دهد و برنامه های گسترده تأمین ثبات اجتماعی را عملی می نماید. به عبارت دیگر، استادان دسایس و توطئه ها در واشنگتن این دفعه با حریف بیش از حد شایسته و ماهر روبرو شده اند.

## «القاعده» آماده است تا آمریکا را بعد از سوریه هدف قرار دهد

سرگئی نیکیتین

ایالات متحده و اتحادیه اروپا در مبارزه با بشار اسد سعی می‌کنند از شبکه تروریستی بین‌المللی «القاعده» به عنوان حربه خود استفاده کنند. ولی با وجود مصادف بودن اهداف جزئی و مقطعی طرفین، باید فهمید که غرب آتش بازی خطرناکی می‌کند. شبه نظامیان القاعده نه تنها تمایل به افتادن به جان «متحده» فعلی خود بعد از سرنگونی اسد را ابراز می‌کنند بلکه هم‌اکنون در این جهت گام‌های صریح و روشنی بر می‌دارند. هم‌ایالات متحده و اتحادیه اروپا که آنجا خطر اعمال تروریستی می‌رود، می‌توانند به هدف آنها تبدیل شوند و هم کشورهای جهان اسلام که آنجا اعضای شبکه تروریستی از نفوذ عظیم عقیدتی و سیاسی برخوردارند.



امروزه حضور شبه نظامیان معروف ترین شبکه تروریستی بین‌المللی در خاک سوریه زیر علامت سؤال نمی‌رود. بحث در این مورد تقریباً از اواخر سال گذشته جریان دارد که بر اثر اعمال تروریستی همزمان با «عید میلاد مسیح» در دمشق بیش از ۵۰ نفر از غیر نظامیان جان خود را از دست دادند. در آن زمان جیمز کلپر یکی از مسئولین نامدار سابق سازمان اطلاعات آمریکا احتمال دخیل بودن آنها در آن اعمال تروریستی را ذکر کرده بود. در حال حاضر در سوریه اعمال تروریستی توسط این گروه به صورت منظم و مرتب بر پا می‌شوند. حتی هیلاری کلینتون وزیر امور خارجه آمریکا، سرگئی لاوروف وزیر امور خارجه روسیه و هوشیار زیباری وزیر خارجه عراق رسماً از شرکت القاعده در مبارزه با بشار اسد خبر دادند. عده‌ای از سیاستمداران ترکیه و بسیاری از روزنامه نگاران حرف‌های آنها را تأیید کرده‌اند.

ولی در حالی که در گذشته حضور شمار نسبتاً کم اعضای القاعده در سوریه و پرداختن آنها به اعمال تروریستی انگشت شمار انفرادی مطرح بود، در زمان اخیر اوضاع به طور قابل توجهی تغییر کرد. اوایل سال جاری گفته شد که اعضای القاعده حد اکثر ۱٪ مخالفان را تشکیل می‌دهند. غرب در پاییز این رقم را تا ۳٪ افزایش داد. ولی جدیداً نمایندگان یکی از واحدهای ارتش آزاد سوریه اطلاع دادند که در این کشور حدود ۱۰ هزار عضو گروه «جبهه النصره» که با القاعده ارتباط مستقیم دارند، می‌جنگند. این تعداد ۹٪ همه نیروهایی را که در سرنگونی رژیم سیاسی سوریه شرکت می‌کنند، تشکیل می‌دهند. جالب توجه است که دولت ایالات متحده سازمان «جبهه النصره» را به عنوان یکی از زیر مجموعه‌های «القاعده در عراق» - سازمان «دولت اسلامی عراق» خوب می‌شناسد. افراد این سازمان در عراق با سربازان امریکایی درگیر شده و در آن زمان هم از خاک سوریه برای تهیه اعمال تروریستی خود استفاده کرده بودند. روز ۱۰ دسامبر «جبهه النصره» در ایالات متحده به عنوان سازمان تروریستی شناخته شد.

اعضای این سازمان در مناقشه جاری سوریه نقش پیشگامان مبارزه را ایفا کرده و در خطرناک ترین قسمت های «جبهه» ظاهر می شوند. اعضای این گروه در مبارزه با نیروهای دولتی به بیشترین موفقیت ها در میان همه دسته های شورشیان سوری دست یافته اند. تصرف میدان گازی شرکت آمریکایی «کنوکو» و میدان نفتی «الورد» مهمترین عملیات این گروه در سوریه به حساب می آیند. شبه نظامیان همچنین موفق شدند نیروهای دولتی را از چند پایگاه نظامی بیرون رانده و از این طریق مقادیر زیاد اسلحه را به دست آورند که در میان این سلاح ها سامانه دوش پرتاب ضد هوایی «یگلا» شایان ذکر است. بعضی متخصصین امر به مسلح شدن خطرناک ترین دشمنان بشار اسد به تانک هایی که در پایگاه های نیروهای دولتی نگهداری می شدند، اشاره می نمایند. مسأله این است که اسلحه و مهمات نیروهای دولتی که به دست ارتش آزاد سوریه می افتد، در اختیار واحدهایی قرار می گیرد که این سلاح ها را به دست آورند. بر همین اساس می توان احتمال داد که اعضای شبکه تروریستی از نظر تسلیحات و مهمات بر متحدان خود در واحدهای دیگر ارتش آزاد سوریه برتری داشته باشند.

جدیداً، روز ۹ دسامبر، شبه نظامیان «جبهه النصره» قرارگاه و پایگاه نظامی «شیخ سلیمان» واقع در قسمت شمالی سوریه را به تصرف خود در آورده و موفق شدند جاده راهبردی بین دمشق و اردن را مسدود کنند. همانطور که می بینیم، اعضای همین گروه بیشتر از دیگران برای رژیم درد سر ایجاد می کنند. فعالیت آنها را نمی توان صرفاً تروریستی و حتی چریکی دانست زیرا وجود افراد زیاد به شبه نظامیان اجازه می دهد با واحدهای نسبتاً بزرگ ارتشی به نبرد رو در رو تن دهند. باید افزود که تعداد اعضای جبهه النصره در سوریه مرتباً رشد می کند که این نتیجه موفقیت های جنگی و اعتبار و مقبولیت بالای این سازمان در میان مخالفان است. افراد «جبهه النصره» اکثریت کشته شدگان و مجروحینی را تشکیل می دهند که به دست پزشکان ارتش آزاد سوریه می افتند. به عنوان مثال، «ژان برس» جراح فرانسوی که در شهر حلب کار می کند، اظهار داشت که اعضای القاعده بیش از ۵۰٪ افرادی را تشکیل می دهند که تسلیم او می گردند. این امر به طور غیر مستقیم ثابت می کند که این گروه همیشه در خط مقدم جبهه قرار دارد.

ایالات متحده با وجود آگاهی به اینکه سازمان تروریستی که اتباع آمریکا را هم به قتل رسانده است، نیروی ضربتی اساسی مخالفان تحت حمایت غرب را تشکیل می دهد، به چه کاری دست می زند؟ دولت آمریکا رفتار عجیبی از خود نشان می دهد. همانطور که در فوق اشاره شده بود، دولت آمریکا روز ۱۰ دسامبر سازمان «جبهه النصره» را سازمان تروریستی شناخت که چنین سازمانی حق ندارد از شهروندان آمریکا و طبیعتاً از نهادهای دولتی آمریکا هیچ کمکی دریافت نماید. ولی یک روز بعد، ۱۱ دسامبر، باراک اوباما ائتلاف ملی انقلابیون و مخالفان سوریه را به عنوان نماینده مشروع ملت سوریه به رسمیت شناخت. و این در حالی است که «جبهه النصره» همچنان عضو ائتلاف محسوب می شود. لذا با وجود ادعاهای نمایندگان آمریکایی مبنی بر اینکه ایالات متحده «ترکیب مخالفان سوری را با دقت رصد می کند» و حتی یکی از اعضای این نیروها را به عنوان سازمان تروریستی شناخته است، کار از حد بیانات و شعارها نمی گذرد. اگر این «بصیرت» مانع از آن نشد که ایالات متحده از شناسایی رسمی متحدان خود در مبارزه با رژیم اسد خودداری کند، نمی توان به پایان گرفتن کمک نظامی (طبیعتاً از طریق عربستان سعودی، قطر و ترکیه) و دست کشیدن آمریکا از ایجاد پوشش دیپلماتیک برای آنها (ادامه فعالیت خانم سیوزن رایس در سازمان ملل) امیدوار بود.

«بازی دوگانه» دولت آمریکا از شهروندان ایالات متحده پنهان نماند. فقط یک روز بعد از شناسایی ائتلاف ملی توسط باراک اوباما، در سایت کاخ سفید پیامی منتشر شد که رئیس جمهور را به حمایت از تروریست ها متهم نمود. مؤلفان این پیام بر قطع تأمین مالی و حمایت از تروریست های القاعده و شورشیان افراطی سوریه تأکید نمودند. امضا کنندگان این سند که در آن رفتار غیر پیگیرانه واشنگتن افشا شده است، به منطق ساده‌ای پایبند هستند و آن این است که اگر سازمان «جبهه النصره» که دولت آمریکا آن را سازمان تروریستی اعلام کرده است، خود را بخشی از مخالفان سوری محسوب می کند، معلوم می شود که این سازمان نمی تواند بی پرده از دولت آمریکا پول دریافت نماید (گفتنی است که بنا به تصمیم دولت آمریکا، ۲۰۰ میلیون دلار به سوریه اختصاص می یابد). این امر به نوبه خود با قوانین ایالات متحده مغایرت دارد که هر گونه همکاری با تروریست ها را ممنوع کرده است.

گروه ابتکاری تا کنون پاسخی دریافت نکرده است و این یعنی که دولت آمریکا به حمایت از «دشمنان» خود ادامه می دهد. هدف واشنگتن ساده و روشن است و آن از بین بردن رژیم بشار اسد است که در این صورت واشنگتن می تواند به ایران، خار اساسی ژئوپلیتیکی در چشم آمریکا نزدیک شود. از بین بردن دولت سوریه که دوست تهران است، نه تنها جمهوری اسلامی ایران را از تنها متحد آن در جهان عرب در سطح دولتی محروم کرده بلکه «کمر بند شیعی» را پاره کرده و جنبش حزب الله را از هر گونه کمک محروم خواهد نمود. بدین وسیله آمریکا می تواند با یک تیر دو هدف بزند: وضعیت اسرائیل را از طریق تضعیف حریف خطرناک شمالی آن (حزب الله) آسان تر بکند (اگر رژیم اسد هم مخالف تل اوئو محسوب شود، همزمان دو دشمن اسرائیل تضعیف خواهند شد) و جمهوری اسلامی ایران را منزوی نماید. بعد از آن می توان از ارعاب تهران از راه دور دست کشیده و به برنامه ریزی تجاوز به ایران پرداخت.

ولی القاعده که در حال حاضر با واشنگتن هدف مقطعی مشترکی دارد، قصد ندارد به گوشت دم توپ تبدیل شود. برای مثال، شبه نظامیان «جبهه النصره» پنهان نمی کنند که هدف بعدی آنها بعد از سوریه خود ایالات متحده خواهد بود. دوید اندریوز خبرنگار روزنامه McClatchy Newspapers در مقاله معروف خود حرف های یکی از شبه نظامیان را آورد که نه تنها می خواهد به جان آمریکا بیفتد بلکه بر فراز کاخ سفید پرچم القاعده را به اهتزاز در آورد. خبرنگار روزنامه تأکید می کند که این حرف ها را با گوش خود شنید.

البته اطلاعات رسمی تر درباره برنامه ها و نیت القاعده و سازمان های تابع آن وجود دارد. اواخر ماه اکتبر ایمن الظواهری رهبر این شبکه تروریستی بین المللی نه تنها در واکنش به انتشار فیلم جنجال بر انگیز «معصومیت مسلمانان» در اینترنت علیه ایالات متحده جهاد اعلام کرد بلکه از طرفداران خود به ربودن اتباع کشورهای غرب دعوت نمود. بخشی از پیام ظواهری علیه اسرائیل بود. رهبر تروریست ها از این طریق می خواست آزادی اعضای سازمان خود از زندان های آمریکایی و اروپایی را سرعت بخشد. به علاوه، در شرایطی که القاعده، ایالات متحده و اتحادیه اروپا در سوریه اینقدر خوب «هم پیمانی» می کنند، آنها در مناطق دیگر به رویارویی متقابل ادامه می دهند. اوایل ماه دسامبر ابو زید الکویتی (که نام واقعی او خالد الحسینی است) که یکی از رهبران شبکه تروریستی بین المللی در پاکستان است، بر اثر حمله پهپاد آمریکایی کشته شد. قبل از آن،



اواخر ماه نوامبر لئون پانتا رئیس پنتاگون اظهار داشت که ایالات متحده قصد ترک افغانستان را ندارد که این باید پیام محکمی از جمله برای القاعده شود.

البته القاعده برای اینکه اقدام کند به پیام های خصمانه از طرف دشمنان نیازی ندارد. بر طبق اطلاعات موجود، نه تنها ایالات متحده بلکه اتحادیه اروپا نیز هدف ضربات القاعده قرار خواهد گرفت. به گفته آلکساندر بورتنیکوف رئیس سازمان فدرال امنیت، اعضای این سازمان تابستان گذشته در سوزاندن جنگل ها در اروپا دست داشتند. مطالب مربوط به «جهاد جنگلی» در سایت های اینترنتی افراطیون به وفور پیدا می شود. سیاستمداران اروپایی هم از خطر ادامه حملات در این قاره هشدار می دهند. «پتر ویتینگ» نماینده دائمی آلمان در سازمان ملل اظهار داشت، القاعده مشغول بازسازی فعال ساختار خود در اروپا می باشد. گفتنی است که ویتینگ همزمان رئیس کمیته شورای امنیت سازمان ملل متحد است که به امور القاعده و سازمان ها و اشخاص وابسته بدان می پردازد.

البته جهان اسلام میدان اساسی فعالیت شبکه تروریستی می باشد. باید گفت که القاعده که جدیداً از پشتیبانی معین واشنگتن و بروکسل برخوردار شده است، در خاور میانه و در شمال آفریقا به موفقیت های چشمگیری دست یافته است. شبه نظامیان این سازمان در لیبی جایگاه کلیدی دارند. یادآوری می شود که باراک اوباما در ماه می سال ۲۰۱۱ فرمانی درباره همکاری با گروه رزمی اسلامی لیبی که شعبه القاعده در شمال آفریقا می باشد امضا کرد. گفتنی است که اعضای گروه رزمی مانند «جبهه النصره» در عراق و افغانستان با آمریکایی ها می جنگیدند. همانطور که می بینیم، ایالات متحده و هم پیمانانش از تجربه «آشتی» برخوردارند. نفوذ گروه های رادیکال در لیبی به قدری شدید است که افراد آنها حتی در ازای قتل کریس استیونز سفیر امریکا در پی نمایش فیلم جنجال برانگیز «معصومیت مسلمانان» مجازات نشدند.

در یمن شبه نظامیان القاعده چند آبادی استان «ایبان» را کنترل کرده و دولت مرکزی را جدأ تهدید می کنند. آنها روز ۹ دسامبر ژنرال ناصر ناجی بن فرید فرمانده ناحیه نظامی مرکزی یمن را به قتل رساندند. آن سوء قصد به جان ژنرال در استان «مریب» به قدری موفقیت آمیز بود که تروریست ها علاوه بر قتل ژنرال و همراهانش، دو خودرو نظامی به دست آوردند. القاعده در کشور مالی هم نفوذ زیادی دارد: اعضای این شبکه قسمت شمالی کشور را کنترل کرده و با دسته های قبایل طواریق می جنگند. در کشور اردن که قبلاً آرام بود، جدیداً گروهی از شبه نظامیان دستگیر شدند که سعی می کردند از طرف سوریه از مرز این کشور عبور نمایند. بعد از آنکه اشرار به دست نیروی انتظامی اردن افتادند، معلوم گردید که آنها عضو القاعده هستند و قصد داشتند در خاک اردن چند عمل تروریستی اجرا نمایند. پیش شبه نظامیان نقشه ها و برنامه های مفصل اعمال بعدی آنها کشف شد. حتی مصر از نفوذ شبکه تروریستی در امان نماند. ظواهری در پیام ماه سپتامبر خود علاوه بر تهدیدها و اعلام جنگ، به تلاش بیشتر برای برقراری احکام شرعی در مصر دعوت نمود.

همانطور که می بینیم تلاش های غرب برای تبدیل کردن القاعده به سلاح خود تا کنون علیه خود غرب تمام شده است، همانطور که در گذشته طالبان سلاح های خود را به آمریکا، پدر خود، نشانه رفته بودند. تروریست ها تصریح می کنند که در صدد نیستند به نفع اربابان خود کار کنند بلکه اهدافی را دنبال می کنند که با اراده واشنگتن و بروکسل کاملاً ناسازگار است.

.....

به نظر می آید که ایالات متحده و اتحادیه اروپا ضمن تخریب رژیم سیاسی سوریه عواقب «پیروزی» آینده خود را درست درک نمی کنند. القاعده از زیر کنترل در می رود و ممکن است بزودی شبه نظامیان آن به جای دمشق به پایتخت های کشورهای دیگر چشم بدوزند. تروریست ها هم اکنون در این مورد بحث می کنند که آنها خیلی زود و آسان از حرف به عمل می رسند.

## ایران و قفقاز جنوبی

ولادیمیر ساژین

روابط بین ایران و قفقاز تاریخ دیرینه و پیچیده‌ای دارد. قدرت‌های فرا منطقه‌ای یعنی امپراطوری‌های بریتانیا، عثمانی و روسیه در گذشته و در شرایط جاری ایالات متحده، ترکیه و روسیه همیشه به روابط ایرانی - قفقازی مشکلات بیشتری اضافه می نمودند. در گذشته و حال ایران به عنوان دولت نیرومند منطقه توجه دقیق نه تنها کشورهای قفقاز جنوبی بلکه بازیگران فرا منطقه‌ای دیگر را به خود جلب کرده و می کند. بعضی کارشناسان غربی علوم سیاسی، قبل از همه آمریکایی، ایران را به عنوان مهمترین خطر برای امنیت آذربایجان، ارمنستان و گرجستان تلقی می کنند. این امر جوابگوی واقعیات امروزی نیست. احتمال بیشتری می رود که ما در این زمینه شاهد تلاشهای بعضی نمایندگان محافل حاکم بر آمریکا در جهت ترساندن کشورهای قفقاز با ایران و وادار کردن آنها به یکپارچگی بیشتر زیر چتر آمریکایی شده باشیم.



جدیداً در کمیته فرعی اروپا و اورآسیای کمیته امور بین الملل کنگره آمریکا جلسه‌ای با موضوع بسیار مبرم «نفوذ ایران در قفقاز جنوبی و منطقه مجاور» تشکیل شد. هم نمایندگان کنگره و هم تحلیلگران آمریکایی متخصص امور بین الملل در این بحث شرکت نمودند. از جمله می توان از دانا روراباخ و گرگوری میکس نمایندگان کنگره، مایکل روبین پژوهشگر انستیتوی انترپرایز آمریکا (مشاور سابق پنتاگون در امور ایران و عراق)، آلکس واتانکا از مؤسسه مطالعات خاور میانه واشنگتن، برندا شفر از دانشگاه جرج تاون و آریل کوهن از «بنیاد میراث» نام برد.

شرکت کنندگان در این جلسه در سخنرانی‌های خود با لحن گوناگونی نکات ظریف روابط ایران با کشورهای قفقاز جنوبی را منعکس می کردند. ولی اندیشه اساسی سخنرانی‌های آنها واضح و روشن بود و آن این است که مهمترین خطر برای امنیت منطقه و هر کشور آن از ایران سرچشمه می گیرد. آیا این ادعاها مقرون به حقیقت است؟ سعی کنیم تحلیل این دیدگاه را ارائه دهیم.

ابتدا جا دارد توضیحاتی درباره منطقه مورد نظر بدهیم. قفقاز جنوبی شامل سه جمهوری شوروی سابق آذربایجان، ارمنستان و گرجستان است. این کشورها از نظر اقتصادی، سیاسی و قومی - مذهبی با هم تفاوت‌های زیادی دارند. در جدول زیر مقایسه این کشورها و ایران به لحاظ معیارها و شاخص‌های اساسی ارائه شده است.

| کشور      | جمعیت<br>(میلیون نفر،<br>ارقام ماه ژوئیه<br>۲۰۱۲) | تولید ناخالص<br>ملی (میلیارد<br>دلار آمریکا،<br>برآورد سال<br>۲۰۱۱) | جایگاه جهانی<br>به لحاظ تولید<br>ناخالص ملی | تولید ناخالص<br>سرانه ملی<br>(میلیارد دلار<br>آمریکا، برآورد<br>سال ۲۰۱۱) | جایگاه جهانی<br>به لحاظ تولید<br>ناخالص سرانه<br>ملی | نفقات نیروهای<br>مسلح (هزار<br>نفر) |
|-----------|---------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------|-------------------------------------|
| آذربایجان | ۹,۵                                               | ۹۳,۰۵                                                               | ۷۵                                          | ۱۰۲۰۰                                                                     | ۱۰۹                                                  | ۸۱,۹۴۰                              |
| گرجستان   | ۴,۵                                               | ۲۴,۵۴                                                               | ۱۲۰                                         | ۵۵۰۰                                                                      | ۱۴۷                                                  | ۳۷,۸۰۰                              |
| ارمنستان  | ۳,۰                                               | ۱۷,۹۷                                                               | ۱۳۴                                         | ۵۴۰۰                                                                      | ۱۴۸                                                  | ۳۵,۵۳۳                              |
| ایران     | ۷۹,۰                                              | ۹۹۰,۸                                                               | ۱۸                                          | ۱۳۲۰۰                                                                     | ۹۳                                                   | حدود ۷۰۰۰۰۰                         |

این جدول حاکی از آن است که هر سه جمهوری ماورای قفقاز نه تنها از نظر شاخص های مذکور بلکه از نظر نقش و جایگاه خود در سیاست و اقتصاد جهانی با ایران قابل مقایسه نیستند.

کسی تردید ندارد که جمهوری اسلامی ایران در آسیای شرقی صاحب مهمترین موقعیت ژئواستراتژیکی است. از سوی دیگر، ایران کشور قفقازی، خاور میانه ای، آسیای مرکزی و حاشیه خزر است که در خلیج فارس و دریای عمان اقیانوس هند سواحل دارد. همه نقاط حساس منطقه اعم از قومی و مذهبی، نظامی و اقتصادی، مسایل آوارگان و مقابله با مواد مخدر، تروریسم و جدایی طلبی، به گونه ای با ایران ارتباط دارند. ناگفته پیداست که ایران به عنوان دارنده معادن طبیعی و محل انتقال محصولات نفتی و گازی، از ارزش بی چون و چرای بر خوردار است. گذشته از آن، ایران که یکی از بزرگترین ارتش های جهان را دارا می باشد، به صورت عینی و خارج از چارچوب اوضاع جاری سیاسی داخلی و خارجی، عامل مهم سیاست منطقه آسیای غربی می باشد.

بدون تردید، همین ویژگی های طبیعی باعث می شود که ایران به رهبر منطقه تبدیل گردد. اوضاع نظامی - سیاسی پیرامون جمهوری اسلامی ایران ادعاهای رهبری جویانه تهران را تشویق می کند. باید فهمید که در حال حاضر جمهوری اسلامی ایران توسط دشمنان یا حد اقل کشور های خصم و حریفان بالقوه احاطه شده است. ایالات متحده که مهمترین حریف ایران است، از هر طرف توان نظامی خود را متمرکز کرده است: از غرب در عراق، از شرق در افغانستان، از جنوب در خلیج فارس و دریای

عمان و در پایگاه ها و ناوهای فرماندهی مرکزی. ترکیه که عضو ناتو است و آذربایجان و گرجستان قبل از همه به واشنگتن گرایش دارند. در ساحل مقابل خلیج فارس پادشاهی های سنی واقع شده‌اند که همسایه نیرومند شیعه خود را به عنوان حریف و دشمن تلقی می نمایند.

ضمن بررسی گرایش های سیاست تهران نباید عامل مهم ملی و روان شناختی را نادیده گرفت که اغلب از نظر می افتد. جمهوری اسلامی ایران که اکنون وجود دارد، وارث تمدن دیرینه جهانی، امپراطوری بزرگ پارس است که نیمی از جهان باستانی را تسخیر کرده بود. ایران به لحاظ معنوی و مذهبی طی قریب به ۶ قرن اخیر مرکز مذهب تشیع جهانی بود. تحت تأثیر همین عوامل تاریخی بود که طی صدها سال ذهنیت ایرانیان مغرور و سازش ناپذیر اهل تشیع شکل گرفت که در رویارویی با دشمنان متعددی که تعداد آنها تا کنون به شدت افزایش یافته است، از منافع خود دفاع می نمودند. امروزه ذهنیت روانشناختی ملی فارسی که آمیزشی از ملیگرایی قدرت بزرگ سلطه گر و احساس برگزیده بودن تشیع می باشد، به عامل سیاسی تبدیل شده است. و این مهمترین علت ادعاهای بزرگ تهران و پختگی روان شناختی ملت ایران است که قادر است به گونه‌ای که لازم بداند زندگی کند.

این ادعاهای بزرگ در سال های اخیر به صورت فعال شدن تلاش های فرهنگی ایران تبلور یافته است. حدود ۷۰ مرکز فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در بسیاری از کشورهای اروپا، آسیا و آمریکا تحت سرپرستی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ایجاد شده و فعالیت گسترده‌ای می کنند. کار این مراکز دربرگیرنده مساعدت و هماهنگی تمام فعالیت تبلیغاتی جمهوری اسلامی ایران در کشورهای مختلف با عنایت به ویژگی های هر یک از آنها می باشد.

بدون تردید، از سه کشور قفقازی تنها آذربایجان هدف تلاش های عقیدتی و تبلیغاتی ایران قرار گرفته است زیرا مردم این کشور اهل تشیع هستند. در کشورهای مسیحی ارمنستان و گرجستان تعداد مسلمانان ناچیز است که این امر امکان ترویج اندیشه های مکتب خمینی را کاهش می دهد. ولی در روابط با آذربایجان حساب گری سیاسی نقش مهم تری ایفا می کند.

در زمان اخیر در روابط تهران با باکو هم سیاست نقش اساسی را به خود اختصاص داده است. عواملی که در شرایط دیگر می توانستند موجب نزدیکی روابط بین دو کشور شوند، اکنون اختلافات میان آنها را شدت می بخشند. منظورم مشترکات تاریخی، فرهنگی و دینی هستند. با این وجود، مشکل بتوان گفت که دو کشور با هم روابط برادرانه داشته باشند ولو اینکه باکو و تهران در سطح رسمی همیشه بر دوستی و روابط نزدیک مبتنی بر ریشه های عمیق تاریخی تأکید می نمایند. ولی شاخه های معاصر سیاسی که از این ریشه های مشترک بر می آیند، در جهات متقابل رشد می کنند. این ادعا درباره حوادث امروزی و رویدادهای گذشته نه چندان دور صحت دارد. به عنوان مثال می توان به حمایت ایران از ارمنستان، حریف آذربایجان در مناقشه ناگورنی قره باغ اشاره کرد. ایران برای ارمنستان انرژی، گاز طبیعی و نفت تأمین کرده و جاده های جدیدی می سازد. به عقیده «آراز عظیموف» معاون وزیر خارجه آذربایجان، «مواضع انعطاف ناپذیر ارمنستان در روند مذاکرات درباره ناگورنی قره باغ ناشی از پشتیبانی ایران است».

ایران به نوبه خود آذربایجان را به برقراری روابط نزدیک با ایالات متحده و اسرائیل، دشمنان سنتی تهران، متهم می‌کند و تأکید می‌نماید که همسایه شمالی به تکیه گاه بالقوه تجاوز احتمالی به جمهوری اسلامی تبدیل شده است. افزون بر آن، آذربایجان از اسرائیل سلاح‌های معادل ۱,۶ میلیارد دلار خریده و به عقیده تهران آماده است پایگاه‌های نظامی خود را در خدمت حمله فرضی اسرائیلی به تأسیسات هسته‌ای ایران بگذارد. قضیه پر سر و صدای قتل دانشمندان هسته‌ای ایران هم بهانه‌ای برای سرزنش‌ها ایجاد کرد. به گمان ایرانیان، مأموران اسرائیلی که ترور دانشمندان را به عمل آوردند، از خاک آذربایجان به ایران نفوذ کرده بودند. در عین حال نمایندگان آذربایجان بی‌وقفه همسایه جنوبی را به ترویج موازین عقیدتی متهم می‌کند که به عقیده آذربایجانی‌ها، جوابگوی ذهنیت آنها نیست. مناظره‌ها در این مورد گاهی بسیار تند می‌شود.

از قضا، آذربایجانی‌ها به موجب مقاوله نامه سال ۱۸۱۳ گلستان که توسط امپراطوری روسیه و ایران منعقد شد، بین دو قدرت بزرگ تقسیم شدند. بخشی از آذربایجانی‌ها در طول قریب به دو سده تابع امپراطوری فارسی بودند و بخش دیگر تابع امپراطوری روسیه که این امر ناگزیر بر ذهنیت آذربایجانی‌های «شمالی» و «جنوبی» اثر گذاشت. تغییرات در ذهنیت آنها در سیستم‌های متفاوت مشخصات به عمل آمد. در روسیه آذربایجانی‌ها خودمختاری قومی خود را حفظ کرده ولی در مسیر سکولاریسم و اروپایی شدن حرکت می‌کردند. این روند در آذربایجان شوروی به ویژه سریع شد که نظریه پردازان و سیاستمداران کمونیست «بازمانده‌های دینی» را از اذهان مردم آذربایجان ریشه کن کرده و بر اساس وحدت بین الملل کارگران و سپس در چارچوب وحدت جدید به نام «مردم شوروی» مشغول «ساخت انسان جدید» بودند.

لذا اوایل سال‌های ۱۹۹۰ یعنی همزمان با فروپاشی اتحاد شوروی، بین ذهنیت ملی آذربایجانی‌های «شمالی» و «جنوبی» تفاوت‌های قابل توجهی وجود داشت. به همین علت در آذربایجان موج اصول‌گرایی اسلامی بلند نشد. به عقیده خانم نینا ممدوا خاورشناس روس، با عنایت به گرایش‌های توسعه رژیم اسلامی در جمهوری اسلامی ایران می‌توان گفت که پیشبینی‌های اوایل سال‌های ۱۹۹۰ مبنی بر وجود خطر گسترش اصول‌گرایی اسلامی از سوی ایران به کشورهای منطقه، درست از آب در نیامده است. در حال حاضر خطر اصول‌گرایی شیعی ایرانی بیشتر حالت فرضی دارد تا واقعی.

ایران شیعی و ارمنستان مسیحی تقریباً هم پیمان شده‌اند. تماس‌ها در سطح عالی به صورت مرتب برقرار می‌شود، گفتگوی سیاسی جریان دارد و روابط اقتصادی، نظامی و فرهنگی به خوبی توسعه می‌یابد. ارمنستان با ایران چهار برنامه راهبردی اجرا می‌کند که شامل ساخت راه‌آهن، ساخت اسکله نفتی، ساخت سومین خط انتقال برق ولتاژ بالا و احداث نیروگاه برق آبی بر رود ارس است. علی‌اکبر صالحی وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران تأکید می‌کند که روابط دوستانه با ارمنستان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و روز به روز عمیق‌تر می‌شود. ادوارد نالباندیان همتای ارمنی وی اظهار داشت که بین ارمنستان و ایران هیچ مشکلی وجود ندارد. ارمنستان در ملاقات‌ها با نمایندگان ایران از سیاست سنجیده ایران در زمینه ناگورنی قره باغ اظهار خرسندی می‌کند.

روابط با گرجستان یکی از جهت‌گیری‌های مهم سیاست قفقازی ایران را تشکیل می‌دهد. تهران در روابط با تفلیس هم برای بعد سیاسی اهمیت جدی قایل است و هم برای پیشبرد منافع ژئواستراتژیکی و اقتصادی خود. توجه ایران به کریدور شمال

— جنوب بسیار گویاست. گرجستان حلقه مهم این کریدور است که پیوستن آن به این کریدور برای جمهوری اسلامی ایران اهمیت دارد. واقع شدن گرجستان در حاشیه دریای سیاه برای روابط بازرگانی بین ایران و اروپا مهم است. مسایل بخش انرژی گرجستان زمینه را برای همکاری با ایران مهیا می کند.

روابط ایرانی - گرجی علاوه بر منافع سیاسی و اقتصادی، جنبه عقیدتی هم دارد. مسئولین ایرانی مرتباً از توسعه حضور نظامی ایالات متحده در منطقه اظهار نگرانی می کنند. به عقیده تهران، تفلیس متحد واشنگتن در قفقاز است و لذا همکاری گرجستان با غرب با امنیت ایران ارتباط مستقیم دارد. مهمترین محور همکاری های گرجی - آمریکایی، کمک نظامی و حضور نظامی ایالات متحده در گرجستان است که بعضی کارشناسان آن را «ضمانت امنیت و استقلال گرجستان به برکت اعتبار نظامی و سیاسی آمریکا» محسوب می کنند ولی دیگران می گویند که «ایالات متحده برای جنگ های منطقه ای تکیه گاه ایجاد می نماید». ۱۲ سپتامبر سال ۲۰۱۲ هیأت کارشناسان پدافند هوایی ایالات متحده وارد گرجستان شدند. این دیدار در قالبی که در منشور مشارکت راهبردی تفلیس - واشنگتن که در ژانویه سال ۲۰۰۹ امضا شده بود، برگزار شد. در حقیقت امر، ما شاهد کمک ایالات متحده به ایجاد پدافند هوایی گرجستان شدیم. به عقیده بعضی کارشناسان، گرجستان به سامانه های ضد هوایی آمریکایی برای دفاع در برابر ایران نیاز دارد. تردیدی نیست که ایران و سه جمهوری قفقازی به لحاظ تاریخی و جغرافیایی به همدیگر علاقه مند هستند.

ضمن جمع بندی مراتب فوق می توان گفت که بین ایران و سه جمهوری قفقاز جنوبی روابط چند پهلوی و پیچیده ای برقرار شده است. واقعاً سیاست قفقازی ایران عاری از ادعاهای بزرگ نیست. ولی باید قبول کرد که نیروهای خارجی بر چگونگی توسعه این روابط و محتوای آن اثر زیادی می گذارند. بر کسی پوشیده نیست که در منطقه قفقاز منافع کشورهای زیادی و قبل از همه ترکیه، ایالات متحده، اتحادیه اروپا و روسیه به هم بسته شده و گره خورده است.

لذا جهت گیری های سیاست منطقه ای هر یک از دولت های قفقاز جنوبی با شمار کثیری از عواملی رقم زده می شود که ناشی از ویژگی روابط دوجانبه و چند جانبه در هفت ضلعی قفقازی آذربایجان - ارمنستان - گرجستان - ترکیه - ایران - روسیه - ایالات متحده است. ضمن تجزیه و تحلیل روابط هر دو از این کشور، نمی توان تمام مجموعه روابط آنها در میدان سیاسی منطقه ای را نادیده گرفت. جدیداً تحلیلگران به فرایند شکل گیری تعادل پیچیده نیروها در قفقاز جنوبی اشاره کرده اند که شامل گرجستان - ترکیه - ایالات متحده - اسرائیل از یک سو می باشد و ایران - ارمنستان - روسیه، از سوی دیگر.

با توجه به این معادلات مشکل بتوان حتی امکان فرضی بروز خطرات واقعی از سوی ایران را پیدا کرد. همانطور که در فوق اشاره شد، تنها آذربایجان می تواند به لحاظ نظری به هدف توسعه طلبی مذهبی و عقیدتی جمهوری اسلامی تبدیل گردد. ولی سابقه ۲۰ ساله وجود آذربایجان مستقل نشان داد که این امکان بالقوه به فعلیت نرسیده است. نگرانی از خطرات و تهدیدها بی اساس بود. توسعه طلبی اقتصادی ایران به کشورهای قفقاز جنوبی هم در کار نیست زیرا روابط بازرگانی - اقتصادی ایران با همسایگان قفقازی آن به دویست میلیون دلار ختم می شود. تازه هر سه جمهوری منطقه از نظر علایق اقتصادی خود به غرب گرایش دارند. اگر تهدیدهای نظامی از سوی ایران در نظر گرفته شود، باید گفت که این یک چیز کاملاً تخیلی است.

ارمنستان چیزی شبیه به هم پیمان سیاسی ایران شده است در حالی که گرجستان و آذربایجان زیر چتر نظامی آمریکا و ناتو قرار دارند که باید بدون رودربایستی به این واقعیت اذعان کرد.

اگر به جلسه کنگره ایالات متحده تحت عنوان «نفوذ ایران در قفقاز جنوبی و منطقه مجاور» برگردیم، می‌توانیم به جرأت بگوییم که نفوذ طبیعی قدرت بزرگی چون ایران در قفقاز جنوبی وجود دارد ولی در حال حاضر تهدید و خطر ایرانی وجود ندارد. لذا لحن سخنرانی‌ها در کنگره در این مورد جعلی بود. به نظر می‌آید که بعضی نمایندگان محافل حاکم بر آمریکا یک بار دیگر سعی کردند کشورهای قفقاز را با ایران ترسانده و به یکپارچگی بیشتر زیر چتر آمریکایی وادار نمایند.





